

# سیره سیاسی و مبارزاتی پیامبر اعظم (ص) با اهل کتاب

دانش بروه سطح سه  
مدرسہ عالی امام خمینی (ر)

احمد سعادت از افغانستان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## چکیده

این پژوهش به معرفی روش و سیره سیاسی و مبارزاتی رسول خدا (ص) با اهل کتاب پرداخته و نیز نحوه برخورد های مسیحیان و یهودیان نسبت به پیامبر اعظم (ص) را تبیین می نماید.

برخورد های اهل کتاب در ذیل دو عنوان کلی: برخورد های روانی و جنگ های تبلیغاتی و برخورد های فیزیکی و جنگ های نظامی دسته بندی می گردد و نشان داده خواهد شد که اهل کتاب به خصوص یهودیان به هیچ وجه ملایمت و مدارا به خرج نداده و هیچ نوع برخورد مسالمت آمیزی با رسول خدا (ص) نداشته اند؛ اما پیامبر اعظم (ص) بر خلاف آنان، اصل اولیہی

برخورد خویش با یهودیان و مسیحیان و به صورت کلی با دگراندیشان را اصل صلح و مدارا قرار دادند و همواره می‌کوشیدند با تمام مخالفان با بردباری و ملایمت رفتار نمایند. در این تحقیق اثبات خواهد شد که قسمت اعظم برخورد پیامبر اعظم (ص) با اهل کتاب مدارا گونه، مسالمت آمیز و براساس پیمان و معاهده‌هایی طرفینی بوده و حتی درگیری‌ها و جنگ‌های نظامی طبق همان پیمان‌های قبلی انجام یافته است.

### کلید واژه

اهل کتاب، مسیحیان، یهودیان، مدارا، غزوه، جنگ‌های روانی و تبلیغاتی، درگیری‌های فیزیکی.

### ۱. مباحث مقدماتی

مقصود از اهل کتاب، دین یهودیت و مسیحیت است و در نوشتار حاضر منظور از برخورد پیامبر اعظم (ص) با آنان، برخورد آن حضرت با این دو مکتب در سرزمین حجاز و در صدر اسلام است. اما اینکه یهودی کیست، گفته می‌شود یهودیان را از این جهت یهودی می‌گویند که منتسب به یهودا فرزند حضرت یعقوب هستند؛<sup>۱</sup> یا اینکه یهود اسم قبیله و یا شهری بوده است.<sup>۲</sup> روشن است که نصارا و یا مسیحیان، عنوانی است که به پیروان حضرت عیسی (ع) اطلاق می‌گردد و اختصاص به قبیله و نژادی ندارد.

#### یهودیت در حجاز

یهودیان در زمان بعثت بصورت نیمه‌گسترده‌ای در سرزمین حجاز حضور داشتند. تمرکز آنان، چنانکه یعقوبی اشاره می‌کند، بیشتر در منطقه یثرب و یمن بوده است.<sup>۳</sup> از برخی از منابع به دست می‌آید که گروه‌هایی از طائفه‌های بزرگ یثرب از اوس و خزرج نیز به دلیل همنشینی با یهود در محله‌های خیبر و بنی‌قریظه، یهودی شدند.<sup>۴</sup> مسعودی نیز به تمایل عرب به دین یهود اشاره دارد.<sup>۵</sup>

در اینکه آنان چگونه در این سرزمین سکونت کردند، از سوی دانشمندان و مورخین، حدس و گمان‌های ذکر شده است. برخی معتقدند که علت حضور یهودیان در یثرب، فشار حکومت روم بر آنان بوده است، عده‌ای دیگر طبق برخی از روایات تاریخی، می‌پندارند که سکونت یهودیان در حجاز، دلایل خاصی دارد. آنها بر اساس کتب دینی‌شان دانسته بودند که به‌زودی در این مکان پیامبر جدیدی ظهور می‌کند و بدین سبب یهودیان به این سرزمین مهاجرت کردند.<sup>۶</sup>

از قرآن کریم می‌توان چنین استنباط کرد که نظریه دوم مقرون به صحت؛ زیرا این کتاب آسمانی در آیات متعدد، اشاره می‌کند که اهل کتاب (یهود) نسبت به پیامبر (ص) شناخت داشتند؛ چنان‌که می‌فرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...<sup>۷</sup>؛ «اهل کتاب پیامبر را همانند فرزندان‌شان می‌شناختند.»

از این آیات استفاده می‌شود که یهودیان با شناخت و آگاهی کامل از ظهور پیامبر اسلام (ص) در مدینه حضور پیدا کردند؛ اما علی‌رغم این شناخت و انتظاری که داشتند، بنا بر عللی که اشاره خواهد شد، از پیروی کردن از آن حضرت امتناع ورزیدند.

یهودیان یکی از دشمنان بسیار لجوج و حسود پیامبر اعظم (ص) بودند. قرآن کریم این عده را در کنار مشرکان، دشمن‌ترین دشمنان نسبت به مسلمانان معرفی کرده است: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛<sup>۸</sup> «یهودیان نسبت به پیامبر اسلام (ص) حسادت می‌ورزیدند؛ چون آن حضرت از بنی‌اسرائیل نبود، بلکه از نسل حضرت اسماعیل و حضرت ابراهیم بود. قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره کرده، می‌فرماید:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا؛<sup>۹</sup> «بلکه مردم، برای آنچه که خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملک بزرگ بخشیدیم.»

یهود برای اینکه رسالت از خاندان بنی اسرائیل (اسحق) خارج شده و به خاندان ابراهیم از نسل اسماعیل داده شده است، حسادت می‌ورزید. در مدینه ابتدا با پیامبر(ص) پیمان بسته و با آن حضرت کمتر مخالفت می‌کردند؛ اما هرچه اسلام گسترش می‌یافت، شعله حسادت آنها نیز زیاده می‌کشید و افزون‌تر می‌گردید؛ چنان‌که بعد از جنگ بدر، یهود بنی قینقاع پیمان شکستند، بعد از جنگ احد بنی‌نضیر نقض پیمان کردند و در حین جنگ خندق، یهودیان بنی قریظه پیمان‌شکنی نمودند. تنها انگیزه آنها از حسادت و مخالفت این بود که پیامبر(ص) از نسل اسماعیل بود و یهودیان از نسل اسحق بودند. در جنگ پیامبر(ص) با بنی قریظه، کعب بن اسد رئیس آنان به این مطلب اشاره کرده، می‌گوید:

ای طائفه یهود! اکنون ... به محمد ایمان آوریم. به خدا سوگند بر تمام شما روشن است که این همان کسی است که بشارت او در کتاب شما آمده است و ما را مانع متابعت از او نشده، جز حسادت، چون این پیامبر از نسل بنی اسرائیل نیست.<sup>۱۰</sup>

### مسیحیت در حجاز

مسیحیان در حجاز بسیار کمتر از یهودیان بوده‌اند و محل تمرکز آنان بیشتر در ناحیه نجران بود. این سخن بدین معنا نیست که در دو شهر عمده حجاز، یعنی مکه و مدینه اصلاً مسیحی وجود نداشته است. طبق برخی از روایات تاریخی از جانب نصرانیان یمن تلاش‌های زیادی برای گسترش مسیحیت در حجاز صورت می‌گرفت. حتی برخی از رومیان در مکه خانه‌های تجاری داشتند و گاهی از این منازل برای جاسوسی استفاده می‌کردند.<sup>۱۱</sup>

به واسطه این تلاش‌ها، اعراب بسیاری مسیحی شدند. یعقوبی در مورد اعراب نصرانی می‌گوید:

از جمله بزرگانی که از میان عرب، نصرانی شدند از قریش، از بنی اسد بن عبدالعزی، عثمان بن حویرث، ورقه بن نوفل، و از بنی تمیم، فرزندان امرؤالقیس

بن زید، و از ربیعہ فرزندان تغلب، و از یمن قبیله طی و مذحج و بهراء و سلیح و تنوخ و غسان و لخم بوده است.<sup>۱۲</sup>  
اسامی افراد و طوائف دیگری از اعراب مسیحی نیز در تاریخ ذکر شده است.<sup>۱۳</sup>

### تفاوت مسیحیت و یهودیت

از دیدگاه قرآن کریم اهل کتاب را نمی‌توان به یک چشم نگریست. مسیحیان از نظر قرآن کریم، اهل تلاوت کتاب الهی، سجده کننده و مؤمن به خدا و روز قیامت و متمایل به اسلام بودند؛ در حالی که یهودیان متعصب، لجوج، فتنه‌انگیز و پیمان‌شکن بودند که همواره با پیامبر اسلام (ص) از سر عناد و لجاجت رفتار می‌کردند و در پی از بین بردن اساس دین اسلام بودند. بنابراین این دو گروه از اهل کتاب را نمی‌توان یکی پنداشت. تفاوت یهودیان و مسیحیان را خداوند متعال این‌گونه گزارش می‌کند:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَا ذَلِكَ بَإَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرَهَبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامِنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ؛<sup>۱۴</sup> «مسلمانان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، و قطعاً کسانی را که گفتند ما نصرانی هستیم، نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا در میان آنان دانشمندان و رهبانانی‌اند که تکبر نمی‌ورزند، و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده است، بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، به گریه می‌افتند و اشک از چشمان‌شان سرازیر می‌شود. می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را در زمره گواهان بنویس.»

بدین طریق قرآن کریم، روحیه نصارا را در برابر یهودیان ستوده و آنها را در پذیرش حق آماده‌تر و مستعدتر تشخیص داده است. از جهت تاریخی نیز روشن

است که برخورد مسیحیان و یهودیان در برابر پیامبر اعظم (ص) کاملاً متفاوت بود. اما باید توجه داشت که قرآن کریم، مسیحیان را نیز از جهت دینی مانند یهودیان تخطئه می‌کند و به سبب اعتقادی که آنها نسبت به حضرت مسیح (ع) و تثلیث دارند، آنان را کافر می‌شمارد: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ<sup>۱۵</sup> «کسانی که گفتند: خدا همان مسیح فرزند مریم است، قطعاً کافر شدند.» در آیه دیگر نیز می‌فرماید: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ<sup>۱۶</sup> «کسانی که به تثلیث قائل شده، گفتند: خدا سومین [شخص از] از سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعاً کافر شدند.»

## ۲. برخوردها و جنگ‌های روانی اهل کتاب

اهل کتاب با آنکه مشخصات پیامبر اکرم (ص) را در کتاب دینی خود دیده بودند و آن حضرت را به درستی می‌شناختند و یقین به صدق دعوت ایشان داشتند، اما بر اثر حسادتی که با پیامبر (ص) داشتند و نمی‌خواستند عرب مانند آنها پیامبر و کتاب آسمانی داشته باشد، همواره به توطئه و مخالفت‌های گوناگونی علیه پیامبر اسلام (ص) دست می‌زدند. مخالفت‌های گسترده آنان، هم مخالفت‌های روانی را شامل می‌شود و هم مخالفت‌های نظامی و عملی را در بر می‌گیرد. مهم‌ترین برخوردهای روانی آنها بر ضد پیامبر اعظم (ص) بدین شرح است:

### ۲-۱. منحرف کردن افکار و تلبیس حق و باطل

یکی از شیوه‌های خطرناک جنگ روانی منحرف کردن افکار از موضوع اصلی و مشغول کردن اذهان عامه به مسائل فرعی و حاشیه‌ای است. امروزه نیز این شیوه، کاربردهای فراوانی یافته است!

در عصر پیامبر (ص) یکی از شیوه‌های دشمنی یهود با آن حضرت، استفاده از این شیوه بود. آنان پرسش‌هایی را مطرح می‌کردند، نه با انگیزه تحقیق در صدق رسالت و کشف حقیقت، بلکه به منظور اشکال‌تراشی و خلط کردن حق و باطل. پرسش‌های آنان مربوط به اصل و ماهیت دعوت پیامبر (ص) نبود، بلکه از

موضوعاتی سؤال می‌کردند که ارتباطی به دعوت نداشت و اساساً در شأن پیامبر (ص) نبود. آن پرسش‌ها در واقع به منظور تشویش افکار عامه و اذهان توده‌های مردم و مشغول ساختن آنها به مسائل فرعی و حاشیه‌ای و منحرف کردن افکار و اندیشه‌ها از مسائل اصلی، مطرح می‌گردید.

ابن اسحاق با اشاره به حسادت یهود نسبت به پیامبر اعظم (ص)، می‌گوید: آنان پیوسته سؤالاتی از روی لجبازی و عناد از پیامبر (ص) می‌پرسیدند و در تلبیس حق و باطل می‌کوشیدند. در قرآن کریم، آیات فراوانی در پاسخی به سؤالات یهودیان نازل شده است.<sup>۱۷</sup>

از نمونه‌های این نحو برخوردها، کاری بود که «رافع بن حزیمه» یکی از رهبران دینی بنی‌قینقاع و «وهب بن زید» یکی از احبار و عالمان دینی بنی‌قریظه، انجام دادند. آنان نزد پیامبر اکرم (ص) آمده، گفتند:

یا محمد! برای ما از آسمان کتابی بیاور که آن را بخوانیم؛ نهرهایی برای ما جاری ساز تا تو را پیروی کنیم و ایمان بیاوریم.<sup>۱۸</sup>

اگر در این دو نوع خواسته آنان دقت شود، خباثت یهود در جنگ روانی آنان علیه پیامبر گرامی اسلام آشکار می‌شود. آنها اگر کتاب آسمانی می‌خواستند، مگر قرآن، کتاب الهی و آسمانی نبود؟ مگر پیامبر با این معجزه جاوید خود با آنان و کفار تحدی نمود؟ با این حال آنان نهرهای جاری نیز می‌طلبیدند. روشن است که انگیزه آنها از این خواسته‌ها، چیزی جز منحرف کردن اذهان عمومی و مردم از موضوع مهم و اصلی رسالت پیامبر (ص) نبود. توحید و پرستش خدا و ادعای نبوت و راهنمایی بشر و به سعادت رساندن مردم، ربطی به ساختن نهرها و جاری نمودن جویبارها ندارد. هدف از طرح این‌گونه سؤال‌ها و درخواست‌ها، صرفاً این بود که انگیزه مسائل مادی را در اذهان عرب تحریک نموده، در سرزمین‌هایی که خشک و تفتیده بود و به شدت به آب نیاز داشت، به راحتی می‌توانست مردم را به بیراهه کشانده، آنها را علیه پیامبر بسیج کند.<sup>۱۹</sup>

پیامبر اکرم (ص) می‌دانست که یهودیان چه انگیزه‌ای از این درخواست‌ها دارند. آنان در گذشته نیز از حضرت موسی چنین درخواست‌هایی را مطرح

کرده بودند و مائدهٔ آسمانی نازل شد؛ اما آنان باز هم ایمان نیاوردند. پیامبر گرامی اسلام (ص) بدون اعتنا به چنین بهانه‌جویی‌هایی، راه خود را پیمود و از راه اصلی که خود برای آن مبعوث به رسالت شده بود، دست برنداشت و آنان هرگز نتوانستند، پیامبر و دیگر مسلمانان را از راه‌شان باز دارند و با شیوه‌های منحرف کردن افکار، به انحراف بکشانند.

### ۲-۲. شیوهٔ غافلگیری

از دیگر شیوه‌های مورد استفادهٔ یهودیان، شیوهٔ غافلگیری بود. آنان با هدف مشغول نگه داشتن ذهن پیامبر (ص) و غافلگیری آن‌حضرت، سؤالاتی مطرح می‌کردند که پیامبر (ص) به زعم خودشان نتواند به آنها پاسخ دهد و بدین طریق حضرت را در تنگنا قرار داده و ذهن مبارکش را مشغول دارند. یکی از این سؤال‌ها میعادگاه قیامت بود؛ با اینکه خود می‌دانستند علم قیامت مخصوص خداوند است و هیچ پیامبر و فرشته‌ای بدان علم ندارد. اما خداوند در چنین مواردی به کمک پیامبرش آمده، پاسخ آنان را می‌داد. خداوند در پاسخ سؤال آنان که از قیامت پرسیده بودند، می‌فرماید:

از تو دربارهٔ قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است. بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ‌کس] آن را آشکار نمی‌سازد. [این حادثه] بر آسمان و زمین گران است، و جز ناگهان بر شما نمی‌رسد. از تو می‌پرسند گویا تو از زمان وقوع آن آگاهی. بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.<sup>۲۰</sup>

یهود دست‌بردار نبودند و از آن‌حضرت می‌پرسند: «ای محمد! این خداست که مخلوقات را آفریده، پس خدا را چه کسی آفریده است؟». پیامبر (ص) از چنین سؤالی برآشفته می‌شود، اما خداوند در پاسخ می‌فرماید: قل هو الله أحد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد.<sup>۲۱</sup>

### ۲-۳. شک آفرینی و تشکیک در نبوت

سؤالات یهودیان، برای کشف حقیقت نبود تا با ارائهٔ پاسخ، قانع شوند و تسلیم حق گردند. آنها سعی می‌کردند که با سؤال‌هایی از این قبیل، پیامبر (ص)



را مشغول نگه داشته، اگر بتوانند با شیوه شک آفرینی عده‌ای را از آن حضرت جدا سازند و یا کسانی را که جدیداً می‌خواهند به این دین بگروند، از این کار بازدارند. لذا به وسوسه‌انگیزی و تشکیک در توحید که اساس نبوت است، می‌پردازند و پس از اینکه پیامبر (ص) با قرآن به آنها پاسخ می‌دهد، باز هم مجاب نشده، به مغالطه رو می‌آورند و می‌پرسند: «ای محمدا خدا را برای ما توصیف کن. آفرینش او چگونه است؟ دست و بازویش چگونه است؟!» این سؤالات، در حالی بود که عالمان آنها بر اساس تورات می‌دانستند که خداوند جسم نیست و مانند و اعضا ندارد.<sup>۲۲</sup> بار دیگر وحی نازل می‌شود و خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید:

و خدا را آنچه‌ان که باید به بزرگی نشناخته‌اند، و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست، و آسمان‌ها درهم پیچیده، در دست اوست. او منزّه و برتر است از آنچه بدو شرک می‌ورزند.<sup>۲۳</sup>

#### ۲-۴. تبلیغات سوء

یهودیان همواره علیه اسلام و پیامبر اکرم (ص) تبلیغات سوء، می‌کردند. این تبلیغات حتی قبل از بعثت آن حضرت آغاز گردیده بود. آنان که نشانه‌های ظهور بعثت رسول خدا (ص) را در کتاب آسمانی خودشان خوانده بودند، هرگاه تمرد و تخلفی از اعراب «یثرب» مشاهده می‌کردند، آنها را تهدید می‌نمودند که به زودی پیامبری مبعوث خواهد شد و یهودیان از او پیروی کرده و عرب‌ها را به دست او خواهند کشت. بدین سبب هم یهودیان و هم دو قبیله اوس و خزرج انتظار چنین پیامبری را می‌کشیدند و عرب‌های یثرب آرزو می‌کردند که در اطاعت وی از یهودیان سبقت بگیرند. طعنه دیگری که یهودیان به عرب‌ها می‌زدند، تعبیر آنان از اعراب به عنوان «بت‌پرست‌ها» بود که اعراب را بر آن می‌داشت، آرزو کنند آئین و کتابی همانند یهود داشته باشند. این تبلیغات یهود قبل از اسلام، زمینه‌ساز پذیرش این دین توسط دو قبیله اوس و خزرج گردید که وقتی رسول خدا (ص) اسلام را در موسم حج بر آنان عرضه داشت، بدون چون و چرا پذیرفتند و دو بیعت به نام «بیعت عقبه» منعقد نمودند.<sup>۲۴</sup>

البته تبلیغات سوء همواره کارساز نیست، گاهی نتیجه عکس می‌دهد و اثر نامطلوب آن به تبلیغ‌کننده باز می‌گردد. این نوع تبلیغ در واقع از هدف خود باز می‌گردد و آن در صورتی است که تهاجم تبلیغاتی به درستی هدایت نشود. این تبلیغ موسوم به تبلیغات خنثی و بی‌اثر است. تبلیغات سوء یهودیان در واقع از این نوع تبلیغ بود و تبلیغات مخالف آنان چه قبل از اسلام و چه بعد از ظهور این دین الهی، نفوس اعراب را برای پذیرش اسلام آماده کرد.

مسیحیان صدر اسلام، بر خلاف یهود، با پیامبر(ص) معقولانه‌تر رفتار نمودند. با آغاز دعوت علنی اسلام، نصاری نجران هیأتی را به سوی مکه اعزام کردند تا آیین جدید را شناسایی کرده، اخبار آن را برای آنان بیاورند.<sup>۲۵</sup> هیأت اعزامی پس از اینکه در مکه آمده و محتوای دعوت پیامبر و آیات قرآن را شنیدند، بلافاصله ایمان آوردند و اسلام اختیار کردند. آنان در واقع جویای حقیقت بودند و با شناخت حقانیت اسلام به آن گرویدند.

کفار مکه بسیار تلاش کردند که آنان را از ایمان به دین جدید باز دارند، اما آنان دست از ایمان خویش بر نداشتند. ابوجهل به آنان گفت:

نفرین خدا بر شما ای گروه! قومتان شما را فرستادند تا از این مرد خبر برای آنها ببرید، اما شما نتوانستید در برابر او مقاومت کنید و او را تصدیق کردید.<sup>۲۶</sup> اما آنان تصمیم خود را گرفته بودند و به سخنان ابوجهل اعتنایی نکردند.

### ۳. برخوردهای فیزیکی و درگیری‌های عملی اهل کتاب

اهل کتاب به‌خصوص یهودیان به تبلیغات سوء علیه پیامبراعظم(ص) و جنگ‌های روانی اکتفا نکردند، بلکه به برخوردهای فیزیکی و جنگ‌های عملی نیز رو آوردند. آنان با اینکه پیمان‌هایی با پیامبراعظم(ص) داشتند، اما به اقداماتی همچون حمایت از مشرکان، همکاری با آنان، تفرقه‌افکنی میان مسلمانان، ایجاد اغتشاش و آشوب در جامعه اسلامی و همکاری با منافقان مدینه، دست می‌زدند. از همه مهم‌تر اینکه تصمیم به نابودی و از بین بردن اساس اسلام گرفتند و به‌خصوص در جنگ احزاب بسیار کوشیدند که کار مسلمانان را یکسره سازند.

یهودیان از این که در درون شهر مدینه قرار داشتند، به خوبی از این موقعیت استفاده می کردند و به راحتی می توانستند امنیت مسلمانان را به هم بزنند.

### ۳-۱. تحریک دشمنان پیامبر (ص) و همکاری با مشرکان

پس از اینکه طرح و نقشه های یهودیان ناکام ماند و هر روز بیش از پیش اسلام گسترش می یافت، به تعصب و حسادت یهودیان نیز افزوده می شد. بر این اساس یهودیان که مستأصل و درمانده شده بودند، همکاری عملی خود را با مشرکان بر ضد پیامبر اسلام (ص) آغاز کردند؛ چنان که جنگ های احد (به واسطه تحریک قریش توسط یهودیان بنی قینقاع)، جنگ احزاب (با تحریک قریش و قبائل اطراف توسط یهودیان بنی قریظه) و برخی از درگیری های دیگر به تحریک و هم پیمانی یهودیان انجام گرفت. یهودیان بنی قریظه در جنگ احزاب با دشمنان پیامبر (ص) و مشرکان هم پیمان شدند که در صورت حمله آنها از خارج، یهودیان از داخل مدینه به مسلمانان حمله ور شوند. یهودیان بنی قریظه با احزاب همکاری نمودند و برای ریشه کن کردن مسلمانان، ۱۵۰۰ قبضه شمشیر، ۲۰۰۰ نیزه، ۳۰۰ دست لباس جنگی زرهی و ۱۵۰۰ سپر و چوب دستی تهیه و آماده کردند.<sup>۲۷</sup>

در جریان جنگ احزاب (خندق) بود که برای پیامبر (ص) خبر آوردند که بنی قریظه پیمان شکنی کرده اند، آن حضرت کسی را فرستاد که تحقیق کند. او خبر آورد که آنها دژهای خود را اصلاح کرده و افراد و حیوانات شان را گرد آورده اند.<sup>۲۸</sup> پیامبر (ص) افسران برجسته خود سعد بن معاذ (رئیس اوس)، سعد بن عباده (رئیس خزرج) و اسید بن حقیر را مأموریت داد که مسأله را بیشتر تحقیق کرده و اگر می توانند با آنها صحبت کنند تا از تصمیم شان برگردند. صحابی رسول خدا، یهودیان را به خدا و پیمانی که بسته بودند، قسم داد؛ اما کعب فحاشی کرد و گفت پیمان را شکسته و دیگر بر نمی گردد.

### ۳-۲. همکاری با منافقان

یهودیان مدینه در مخالفت با پیامبر اعظم (ص) از هیچ کوششی دریغ نمی ورزیدند، آنان برای تحقق اهداف شان هر دری را می کوبیدند. یکی از این

تلاش‌های یهودیان در مخالفت با پیامبراعظم(ص) همکاری‌های عجیبی آنان با منافقان اوس و خزرج بود. اما پیامبراکرم(ص) غالباً توسط وحی از توطئه آنها با خبر می‌گردید. طبق نوشته ابن اسحاق، حدود صد آیه از سوره بقره درباره آنها نازل شده است.<sup>۲۹</sup>

### ۳-۳. جنگ و درگیری با مسلمانان

یهودیان بنی‌قینقاع، اولین گروه یهودی بودند که پیمان‌شکنی کردند و دست به آشوب‌های اجتماعی زده، نظم جامعه اسلامی را برهم می‌زدند. در یکی از روزها، زنی عرب در بازار یهود بنی‌قینقاع رفت که چیزی بفروشد. در دکان زرگری منتظر نشست. یهودیان از او خواستند که نقاب از صورت بردارد. او از این کار خودداری کرد. زرگر، پنهانی گوشه‌ای از دامن او را به کمرش بست. وقتی زن مسلمان از جا بلند شد، قسمتی از بدنش نمایان شد و یهودیان به او خندیدند. زن فریاد کشید و مسلمانان را به کمک طلبید. مردی از مسلمانان حمله برد و زرگر را کشت. یهودیان نیز هجوم بردند و آن مسلمان را کشتند. بدین‌گونه یهودیان زمینه درگیری با مسلمانان را فراهم آوردند.<sup>۳۰</sup>

پس از جنگ بدر، توطئه‌های یهودیان بنی‌قینقاع افزایش یافت، تا اینکه پیامبراعظم(ص) به آنها پیام داد و آنها را به اسلام دعوت کرد. یهودیان پیامبر(ص) را تهدید نمودند که جنگ با مردم مکه تو را فریب ندهد. آنان مرد جنگ نبودند. ما اگر با تو جنگ کنیم، نشان خواهیم داد که جنگ چیست!<sup>۳۱</sup>

یهودیان بنی‌قینقاع با این جملات نابخردانه به پیمان‌شکنی خود ادامه دادند و در واقع آشکارا اعلان نبرد نمودند.

یهودیان بنی‌قریظه نیز در جریان جنگ احزاب پس از پیمان‌شکنی تصمیم گرفتند که به مدینه حمله کنند. آنان علیه مسلمانان اعلان جنگ دادند. فردی را در مدینه به سوی قلعه‌ها و خانه‌های مسلمانان روانه کردند تا روزنه نفوذ را پیدا نماید و شب‌هنگام که مردان جنگی مسلمانان در خارج از مدینه هستند، به زنان و فرزندان آنها که در مدینه بدون دفاع مانده بودند، حمله کنند.<sup>۳۲</sup> بدین جهت

یهودیان بنی قریظه، حی بن اخطب را نزد قریش و بنی غطفان فرستادند و دو هزار نیروی جنگی خواستند، تا شبانه به مدینه حمله ور شوند.<sup>۳۳</sup>

### ۳-۴. توطئه قتل پیامبر اعظم (ص)

یهودیان به پیمان شکنی، ایجاد آشوب‌های اجتماعی و همکاری با مخالفان و دشمنان پیامبر اعظم (ص) اکتفا نکرده، دست به یک اقدام خطرناک دیگری زدند. آنان تصمیم گرفتند که شخص پیامبر (ص) را از بین ببرند. مأموریت این نقشه خطرناک بر عهده یهودیان بنی نضیر بود. آنان پس از جنگ احد پیمان شکنی کردند. خبر پیمان شکنی آنان به پیامبر اعظم (ص) رسید. پیامبر برای اینکه از منویات و طرز تفکر یهودیان «بنی النضیر» آگاه گردد، همراه گروهی از افسران خود عازم دژ آنها گردید. رسول خدا (ص) در پای قلعه و در سایه دیوار دژ با افسران خود نشستند<sup>۳۴</sup> و با سران بنی نضیر مشغول گفتگو گردیدند. یهودیان با تعارفات و چرب‌زبانی پیامبر (ص) را مشغول نگه داشته بودند، تا یکی از آنان (عمرو بن حجاج نضیری) از بالای بام سنگی بر سر پیامبر (ص) افکنده، آن حضرت را به شهادت برساند. پیامبر (ص) از رفت و آمدهای بی‌شمار و مشکوک و چرب‌زبانی‌های زیاد به ماجرای توطئه پی‌برد و یا اینکه فرشته وحی، پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر (ص) مجلس را ترک گفت و به مدینه بازگشت. یاران پیامبر (ص) نیز پس از مدتی انتظار، وقتی مطمئن شدند که پیامبر (ص) باز نمی‌گردد، در مدینه به محضر پیامبر (ص) شرفیاب شدند و از توطئه‌چینی یهود آگاه گردیدند.<sup>۳۵</sup>

یهودیان چه به صورت گروهی و تشکیلاتی و چه فردی، همواره در پی مخالفت و دشمنی با پیامبر (ص) بودند. یکی دیگر از توطئه‌های یهود برای قتل رسول خدا (ص) اقدام فردی زینب دختر حارث، خواهر مرحب یهودی است که بزغاله بریانی را مسموم کرده، نزد رسول خدا (ص) آورد. پیامبر اعظم (ص) لقمه‌ای از آن برداشت که ناگهان گوشت بریان شده به سخن در آمد و گفت که به زهر آلوده است.<sup>۳۶</sup>

#### ۴. برخورد مسالمت‌آمیز پیامبر (ص) با اهل کتاب

پیامبر اکرم (ص) در برخورد با اهل کتاب، پیش و پس از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه، اصل اولیه رفتار خویش یعنی مدارا و رحمت را پیشه ساخت و تا آنجا که ممکن بود با گفت‌وگو و با عهد و پیمان سعی در زندگی مسالمت‌آمیز با آنان داشت؛ اما وقتی آنها پا را فراتر نهاده، به خیانت، کارشکنی و نقض پیمان رو آوردند، پیامبر (ص) ناگزیر از این اصل عدول کرده، به شدت با آنها برخورد کردند.

#### اصل صلح و مدارا

خداوند متعال در قرآن کریم، به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که یهود و نصارا را در مسائلی که مورد توافق هر دو دسته و نیز اسلام است، به وحدت و همکاری دعوت کن:

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم؛<sup>۳۷</sup> «به اهل کتاب بگو: بیایید در محور توحید و مبارزه با شرک و طاغوت‌زدایی با هم توافق کنیم.»

بر این اساس پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌کوشید همواره با اهل کتاب با مدارا رفتار کند و در صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز باشد و همواره آنان را به صلح و پرستش خدای واحد فرا خواند. با اینکه مقرر حکومت اسلامی در مدینه بود و آن حضرت توانایی این را داشت که با اهل کتاب به شدت برخورد کند و آنان را مجبور به تبعیت از دین اسلام نماید، اما هیچ‌گاه پیامبر اسلام (ص) اهل کتاب را مجبور به پذیرش دین اسلام نکرد. با مسیحیان لطف و ملایمت می‌کرد و آنان را در گزینش اسلام کاملاً آزاد گذاشته بود. با یهودیان نیز چنین رفتار نموده، در آغاز با آنان معاهده و پیمان بست و آنها را در دین‌شان آزاد گذاشت. در ذیل به مواردی از برخوردهای مسالمت‌آمیز و رفتار مهربانانه پیامبر اعظم (ص) با اهل کتاب اشاره می‌گردد.

## مدارا با مسیحیان

لحن قرآن، درباره اهل کتاب متفاوت است. از نظر قرآن کریم، اهل کتاب را نمی‌توان به یک نگاه دید. مسیحیان را که به تعبیر قرآن کریم، اهل تلاوت کتاب الهی، عبادت و ایمان به خدا و روز قیامت و متمایل به اسلام بودند، با یهودیان متعصب، لجوج و فتنه‌انگیز و پیمان‌شکن نمی‌توان یکی پنداشت. از نظر قرآن اهل کتاب یکسان نیستند، برخی با انصاف و نیک‌اندیش‌اند و عده‌ای دیگر متعصب و لجوج و خیانت پیشه‌اند. خداوند متعال در آیه شریفه می‌فرماید:

لِيسُوا سِوَاءً مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰلِ لِيَسْجُدُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرَاتِ وَاولٰئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ؛<sup>۳۸</sup> «اهل کتاب همه یکسان نیستند. گروهی به طاعت خدا ایستاده‌اند و آیات خدا را در دل شب تلاوت می‌کنند و سجده به جای می‌آورند و به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و از جمله صالحان‌اند.»

آیه مذکور درباره مسیحیانی است که متمایل به پذیرش اسلام بوده‌اند.<sup>۳۹</sup> تفاوت یهودیان و مسیحیان را خداوند متعال در آیه دیگر به صورت روشن‌تر بیان می‌کند:

لَتَجِدَنَّ اَشْدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِيْنَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِيْنَ اَشْرَكُوا و لتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِيْنَ ءَامَنُوا الَّذِيْنَ قَالُوا اِنَّا نَصَارَا ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قَسِيْسِيْنَ وَ رَهْبَانًا و اَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ و اِذَا سَمِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرٰى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا ءَاْمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ؛<sup>۴۰</sup> «مسلمانان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، و قطعاً کسانی را که گفتند ما نصرانی هستیم، نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا در میان آنان دانشمندان و رهبانانی‌اند که تکبر نمی‌ورزند، و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که

شناخته‌اند، به گریه می‌افتند و اشک از چشمان‌شان سرازیر می‌شود. [و] می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را در زمره گواهان بنویس.» تفاوت مسیحیان و یهودیان در این آیه شریفه به درستی، نمایان می‌گردد. یهودیان از همان ابتدای عصر نبوت سرسخت‌ترین دشمن اسلام به شمار می‌رفتند؛ اما مسیحیان نزدیک‌ترین دوست مسلمانان بودند. مسیحیان حقیقت را کتمان نمی‌کردند و اگر آن را می‌شناختند، ایمان آورده و به گریه می‌افتادند؛ اما یهودیان با اینکه پیامبر(ص) را همانند فرزندانشان می‌شناختند: (يعرفونه كما يعرفون ابنائهم)<sup>۴۱</sup>، اما باز هم عناد و لجاجت می‌ورزیدند و حقیقت را کتمان می‌کردند.

براین اساس لحن پیامبر اعظم(ص) با مسیحیان آرام و رفتار آن حضرت با آنان نرم است. طبق بیان قرآن کریم، پیامبر(ص) ابتدا موضع و دیدگاه خود را نسبت به دین مسیحیت بیان می‌کند، به تفصیل در باره تولد حضرت مریم، کفالت وی توسط حضرت زکریا و نیز تولد حضرت عیسی(ع) سخن گفته، اصولی درباره حضرت عیسی و همچنین تورات و انجیل به دست داده و دین خود را ادامه راه آنان می‌داند؛ اما مسیحیان ظاهراً این دیدگاه‌ها را نپذیرفته، به محاجه می‌پردازند. به دنبال مجادله مسیحیان، خداوند متعال، توسط قرآن کریم به پیامبر اسلام(ص) اطمینان می‌دهد که آنچه در باره حضرت عیسی(ع) گفته است، حق و از جانب پروردگار است و نباید در این باره، گفتار مسیحیان تو را به شک و تردید اندازد: **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ**؛<sup>۴۲</sup> «[آنچه درباره حضرت عیسی گفته شد] حق [و] از جانب پروردگار توست. پس، از تردیدکنندگان مباش.»

مسیحیانی که دیدگاه پیامبر اسلام(ص) درباره حضرت عیسی(ع) را قبول ندارند، آیا آن اندازه به حقانیت گفتار و عقایدشان پای‌بند هستند که تن به مباحله بدهند؟ خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که به مسیحیانی که هنوز با تو درباره حضرت عیسی محاجه دارند، بگو تا با تو مباحله کنند.

قَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛<sup>۴۳</sup>



«پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو مواجه کند، بگو بیاید حاضر آوریم، ما پسران مان و شما پسرانتان و ما زنان مان و شما زنانمان ما نفس خود را و شما نفس خودتان را؛ آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

مسیحیان نجران در پی نامه و دعوت پیامبر اعظم (ص)، شورایی تشکیل داده و هیئتی را به مدینه اعزام می‌کنند تا از نزدیک با پیامبر (ص) تماس گرفته، ادله حقانیت و دلائل نبوت وی را بشنوند و مورد ارزیابی قرار دهند. هیئت مذکور متشکل از شصت نفر بود که در بین آنان سه پیشوای مذهبی نیز قرار داشت.<sup>۴۴</sup> هیئت نمایندگی مسیحیان نجران در مدینه با پیامبر (ص) وارد مذاکره شدند، در باره آیین توحید، پرستش خدای یگانه و حضرت عیسی (ع) بحث کردند. مسیحیان، حضرت عیسی را خدا می‌دانستند، در حالی که پیامبر اسلام (ص) این سخن را رد کرده، با تلاوت آیه قرآن<sup>۴۵</sup> فرمودند وضع حضرت عیسی از این نظر دقیقاً شبیه حضرت آدم است که بدون پدر از خاک آفریده شد. اگر نداشتن پدر دلیل بر خدایی اوست، پس حضرت آدم از این لحاظ از او شایسته‌تر است، زیرا وی نه پدر داشت و نه مادر. مسیحیان این استدلال پیامبر (ص) را نپذیرفتند. سرانجام پیامبر (ص) به امر خداوند متعال و نزول آیه مباهله، به هیأت نمایندگی نجران فرمودند اگر قانع نمی‌شوید، راه این است که با همدیگر مباهله کنیم و بر دروغ‌گو نفرین بفریستیم و از خداوند نیز بخواهیم که دروغ‌گو را هلاک و نابود سازد.<sup>۴۶</sup>

هیأت مسیحیان، پیشنهاد رسول خدا (ص) را پذیرفتند. روز موعود، رسول خدا (ص) همراه علی (ع)<sup>۴۷</sup>، فاطمه زهرا و فرزندان‌شان (حسن و حسین) در مباهله حاضر شدند؛ اما وقتی مسیحیان معنویت این خاندان را دیدند، لرزه بر اندام‌شان افتاد. اسقف نجران گفت: من چهره‌هایی را می‌بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جا بکنند، فوراً کنده می‌شود؛ بنابراین، هرگز صحیح نیست که ما با آنها مباهله کنیم؛ زیرا بعید نیست که عذاب دامن ما را بگیرد، همه ما نابود شویم و روی زمین یک مسیحی

باقی نماند. بدین‌رو مسیحیان صلاح را ترک مباحله دیدند و صلح و جزیه را قبول نمودند.<sup>۴۸</sup>

هیأت نمایندگی مسیحیان با پیامبر اعظم (ص) چنین صلح کردند که مقدار مالیات از طرف آنان به عنوان جزیه در اختیار مسلمانان قرار داده شود. در مقابل امنیت منطقه نجران از طرف پیامبر (ص) تضمین و تأمین گردد. متن صلحنامه را بلاذری چنین نقل کرده است:

به نام خداوند بخشنده مهربان: این نامه‌ای است از محمد رسول خدا (ص)، به ملت نجران و حومه آن. حکم و داوری محمد در باره تمام املاک و ثروت ملت نجران، این شد که: اهالی نجران هر سال دو هزار لباس که قیمت هریک از آن چهل درهم تجاوز نکند، به حکومت اسلامی بپردازد. آنان می‌توانند نیمی از آن را در ماه صفر و نیم دیگر را در ماه رجب پرداخت کنند و هرگاه از ناحیه یمن، آتش جنگ شعله‌ور گشت، باید ملت نجران به عنوان همکاری با دولت اسلامی، سی زره، سی اسب، سی شتر، به صورت عاریه مضمونه در اختیار ارتش اسلام بگذارند و پذیرایی از نمایندگان پیامبر (ص) در سرزمین نجران به مدت یک‌ماه، بر عهده آنان است. هرگاه نماینده‌ای از ناحیه وی به سوی آنان آمد، باید از او پذیرایی نمایند و جان و مال و سرزمین‌ها و معابد ملت نجران در امان خدا و رسول اوست؛ مشروط بر اینکه از هم اکنون، از هر نوع رباخواری خودداری کنند و در غیر این صورت، ذمه محمد از آنان بری بوده، تعهدی در برابر آنان نخواهد داشت.<sup>۴۹</sup>

بدین طریق صلحنامه بین هیأت نمایندگی مسیحیان نجران و پیامبر عالیقدر اسلام (ص) نوشته شد و مسلمانان و مسیحیان نجران در کنار همدیگر زندگی مسالمت‌آمیز و مداراگونه را آغاز کردند. مسیحیان که برخلاف یهودیان اهل شر و فتنه‌انگیزی نبودند، از روح دادگری و اصول انسانی صلحنامه پیامبر اعظم (ص) بهره‌های فراوان بردند.

**برخورد مسالمت‌آمیز با یهود**

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - برخوردهای گوناگونی با یهودیان داشت که از این میان، تنها جنگ‌های آن‌حضرت با بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و خیبر شهرت یافته است. اما دربارهٔ برخوردهای مسالمت‌آمیز میان رسول خدا (ص) و یهودیان کمتر سخن به میان آمده است. بنابراین شایسته است که برخوردهای مسالمت‌آمیز آن‌حضرت با یهود نیز مورد توجه و بررسی قرار بگیرد. برخی از مهم‌ترین برخوردهای مسالمت‌آمیز پیامبر (ص) با یهود، عبارتند از:<sup>۵۰</sup>

**پیمان یا یهود**

مورخان در مورد پیمان‌های پیامبر (ص) با یهود اشاره کرده‌اند؛ اما به متن آنها چندان توجهی نشده است؛ مثلاً هنگام گزارش جنگ‌های آن‌حضرت با سه گروه یهود می‌گویند: پیامبر با آنان پیمانی داشت که نادیده گرفتند<sup>۵۱</sup>؛ ولی مواد این پیمان را بیان نکرده‌اند. تنها دو مورد از این قراردادها به‌طور کامل ثبت شده که یکی مربوط به همه گروه‌های مدینه است و به پیمان عمومی و مواعده یهود معروف شده و دیگری مخصوص سه طایفه بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع است.

همچنین در قراردادی که پیامبر (ص) میان مهاجرین و انصار منعقد کرد، در آن از یهود هم فراوان یاد شده است. تنها این هشام متن این قرار داد را از ابن‌اسحاق روایت کرده و ابوعبید - معاصر ابن هشام - هم در کتاب الاموال آن را آورده است<sup>۵۲</sup> و از آن به بعد برخی از تاریخ‌نگاران آن را یادآوری نموده‌اند؛ اما متأسفانه مورخان همچون ابن سعد، ابن خیاط، بلاذری، یعقوبی، طبری و مسعودی اشاره‌ای به آن نکرده‌اند.<sup>۵۳</sup>

متن این پیمان، طولانی است. در این‌جا به بخش‌هایی از آن را که مورد نظر است، می‌آوریم:

ابن اسحاق می‌گوید:

رسول خدا - صلی الله علیه وآله - بین مهاجرین و انصار نوشته‌ای امضا کرد و در آن با یهود پیمان بست. آنان را بر دین و اموالشان تثبیت کرد و به سود و زیان آنان شرایطی مقرر فرمود. متن پیمان چنین است: «بسم الله الرحمن الرحیم این نوشته‌ای است از محمد پیامبر - صلی الله علیه وآله - بین مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که به ایشان ملحق شوند و همراهشان جهاد کنند. آنان ملتی واحد را تشکیل می‌دهند. مهاجرین در پرداخت دیه و فدیة بر آداب پیش از اسلام باقی‌اند و به نیکی و عدالت آن را می‌دهند. بنی‌عوف، بنی‌ساعده، بنی‌حارث، بنی‌جشم، بنی‌نجار، بنی‌عمروین‌عوف، بنی‌نبیت و بنی‌اوس هم بر رسوم پیش از اسلام باقی‌اند. ... هر یهودی از ما پیروی کند یاری می‌شود و با دیگر مسلمانان مساوی است، بر او ستم نمی‌شود و دشمنش یاری نمی‌گردد ... یهود هنگام جنگ همراه مسلمانان هزینه جنگی را می‌پردازند.

یهود بنی‌عوف و بندگانشان با مسلمانان در حکم یک ملت‌اند. یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را؛ اما هر که ستم کند خود و خانواده‌اش را به هلاکت خواهد انداخت. برای یهودیان بنی‌نجار، بنی‌حارث، بنی‌ساعده، بنی‌جشم، بنی‌اوس، بنی‌ثعلبه، جفنه بنی‌ثعلبه و بنی‌شطیه همان حقوق بنی‌عوف ثابت است. نزدیکان ایشان هم از این مزایا برخوردارند. کسی بدون اجازه محمد - صلی الله علیه وآله - از این مجموعه بیرون نمی‌رود. از قصاص جراحی کوچک هم گذشت نخواهد شد. هر که دیگری را ترور کند، خود و خانواده‌اش را در معرض ترور قرار داده، مگر این‌که به او ستم شده باشد. یهودیان و مسلمانان هزینه جنگ را به سهم خود می‌پردازند... قریش و دوستانشان پناه داده نمی‌شوند. اگر کسی به مدینه حمله کرد همه دفاع خواهند کرد. یهود اوس و موالی‌شان نیز از این حقوق برخوردارند.»<sup>۱۰</sup>

مهم‌ترین عناوین و مضامینی که در این پیمان عمومی به آنها اشاره شده است، عبارتند از:

یهودیانی که از مسلمانان پیروی کنند و مسلمان شوند، برای آنان حق مساوات و برابری در زندگی است. آنان در برابر دشمنان‌شان کمک و یاری می‌شوند؛ یعنی هیچ‌گونه الزامی در پیروی کردن از دین اسلام نیست. چون یهود در برابر دشمنان‌شان یاری می‌شود و به اصطلاح نوع معاهده‌ای نظامی بین آنها و مسلمانان برقرار است، در صورتی که مسلمانان در حال جنگ باشند، آنان نیز باید سهم جنگی خود را بپردازند. یهود بنی‌عوف با مسلمانان یک امت را تشکیل می‌دهند. (ان یهود بنی عوف امة مع المؤمنین).

یهود و مسلمانان، دین خودشان را خواهند داشت. موالی و هم‌پیمانانشان مانند خود آنها در این پیمان شریک خواهند بود؛ مگر اینکه از پیمان خارج شوند.

طوایف دیگر یهودی، مانند یهود بنی ثعلبه، بنی‌نجار، بنی‌حارث، بنی‌ساعده، بنی‌جشم و بنی‌شطیبه، مانند یهود بنی‌عوف هستند؛ یعنی با مسلمانان یک امت را تشکیل می‌دهند، در پیروی از دین‌شان آزادند و هم‌پیمانانشان نیز می‌توانند از امتیازات این پیمان برخوردار باشند.

مشاوران و صاحبان اسرار یهود، مانند خود آنان داخل این پیمان هستند. (ان بطانة یهود کأنفسهم).

هیچ یک از یهودیان بدون اذن پیامبر(ص) حق خارج شدن از این پیمان را ندارند.

به شکایات به صورت دقیق رسیدگی شده، از یک جراحت ساده هم نمی‌توان گذشت.

هرکس (چه یهودی و چه مسلمان) دست به ترور بزند، خود و خانواده‌اش را در معرض خطر ترور قرار داده است، مگر آنکه به او ظلمی شده باشد.

نفقات و هزینه‌های یهود به عهده خودشان و هزینه‌های مسلمانان به دوش خودشان است.

بین یهود و مسلمانان در برابر کسی که از این پیمان خود را کنار کشد و یا با طرف دیگر مخالفت نموده و به جنگ برخیزد، حق کمک‌رسانی به یکدیگر است.

می‌بایست بین مسلمانان و یهودیان اصل اعتماد، خیرخواهی و نصیحت حکومت کند، نه گناه و لغزش. کسی در اثر گناه هم‌پیمانش گنهکار شناخته نمی‌شود. (اصل شخصی بودن جرایم)

با مظلوم (چه مسلمان و چه یهودی) همکاری و مساعدت می‌گردد. (وان النصر للمظلوم)

شهر مدینه برای طرفین این پیمان‌نامه (یعنی ساکنین آن)، دارای احترام است. همسایه مانند خود انسان است؛ نباید به او ضرری زد و او را از خیری محروم کرد.

همسر کافر پناه داده نمی‌شود، مگر به اجازه اهل او (شوهر و خانواده اش).

اگر اختلاف و حادثه‌ای بین مسلمانان و یهودیان به وجود آید، مرجع حل اختلاف بین طرفین این پیمان، خدا و رسول اوست؛ یعنی در صورت اختلاف بین یهودیان و مسلمانان، مرجع رسیدگی تورات و دانشمندان یهودی نیست، بلکه قرآن و پیامبر اسلام (ص) است. به عبارت دیگر یهودیانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند، در امور اجتماعی باید از قوانین جامعه اسلامی تبعیت کنند.

به قریش و کسانی که به آنها کمک می‌کنند، نباید پناه داد.

یهودیان و مسلمانان بر ضد کسی که بر مدینه حمله‌ور می‌شوند، باهم همکاری می‌نمایند و به همدیگر حق یاری رساندن دارند.

مسلمانان و یهودیان اگر برای صلح و آشتی فراخوانده شوند، باید مورد پذیرش واقع شوند، مگر اینکه بخواهند با دین بجنگند.

این پیمان‌نامه را تعداد زیادی از سیره نویسان و تاریخ‌نگاران ذکر کرده‌اند. این قرارداد همان‌گونه که پیداست، میان مهاجرین و قبایل مسلمان و یهودیان انصار<sup>۵۵</sup>، بسته شده است. یهودیانی که نامشان در این پیمان آمده، شهرتی ندارند

و در گزارش‌های تاریخی توجه چندانی به آنها نشده است.<sup>۵۶</sup> گویا این یهودیان همان کسانی‌اند که یعقوبی درباره آنان می‌گوید: «گروهی از اوس و خزرج به خاطر همسایگی با یهود، آیین یهود را برگزیدند»<sup>۵۷</sup>. این گروه‌ها به جهت اوس یا خزرجی بودنشان کمترین تنش‌ها را با مسلمانان داشته‌اند.<sup>۵۸</sup> به نظر می‌رسد، این دسته از یهودیان کم‌کم اسلام آورده و ارتباطی با یهودیان اصیل نداشته‌اند. نام‌گذاری این قرارداد به مواععه یهود، چندان درست نیست؛ زیرا طرف‌های اصلی آن مهاجران مکه و انصار مسلمان مدینه است. به هر حال عنوان «مواععه یهود» و شرکت گروه‌های یهودی انصار در این پیمان‌نامه، بسیاری را به اشتباه انداخته و موجب شده است گمان کنند سه طایفه معروف یهود - که گفته می‌شود یهود اصلی حجازند -<sup>۵۹</sup> نیز در این قرارداد شرکت داشته‌اند. این تصور درست نیست و این سه گروه در این قرار داد دخالتی ندارند؛ بلکه آنان پیمانی مخصوص دارند، که در ذیل بدان اشاره می‌شود.

به هر حال یهودیان موضوع این قرارداد، چه یهودیان معروف باشند و چه نباشند، باید توجه داشت که از جمله یهودیانی هستند که پیامبر (ص) با آنان با مدارا و مسالمت‌آمیز رفتار کرده و طبق این پیمان حتی از جهت حقوق با مسلمانان برابر و مساوی شمرده شده‌اند. طبق این پیمان، طرفین از حیث حقوق اجتماعی هیچ تفاوتی ندارند و یهودیان کاملاً در پیروی کردن از دین‌شان آزادند. این مطلب نهایت آزادمنشی پیامبر اسلام (ص) و مدارای او را با مخالفان و دیگراندیشان نشان می‌دهد. البته این امنیت عمومی برای کسانی است که این قرار داد را امضاء کرده، به آن پایبند باقی ماندند و مرتکب ظلم و خطایی نشدند.

#### ۲. پیمان با سه گروه معروف یهود

این پیمان از مهم‌ترین نمونه‌های برخورد مسالمت‌آمیز پیامبر (ص) با یهود است. متن این قرارداد را که رسول خدا - صلی الله علیه وآله - با سه طایفه بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع امضا کرده، مرحوم طبرسی در اعلام‌الوری از علی‌بن ابراهیم نقل کرده‌است. متأسفانه این متن هم مورد بی‌توجهی همه

مورخان قرار گرفته و هیچ کس قبل و بعد از طبرسی آن را به طور کامل نیاورده است.<sup>۶۱</sup> به هر حال متن این پیمان را که نوع عملکرد و مدارای پیامبر(ص) با سرسخت‌ترین دشمنانش را نشان می‌دهد، از نظر می‌گذرانیم:

علی بن ابراهیم نقل می‌کند یهود بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع نزد پیامبر - صلی الله علیه وآله - آمده، گفتند: ای محمد! ما را به چه می‌خوانی؟ فرمود: به گواهی دادن به توحید و شهادت به اینکه خدایی جز الله نیست و رسالت خودم که من فرستاده او هستم. من کسی هستم که نامم را در تورات می‌یابید و علما و دانشمندان‌تان به شما گفته‌اند که از مکه ظهور می‌کنم و به این سنگلاخ (مدینه) کوچ می‌کنم. دانشمندی از شما که از شام آمده بود، به شما گفت: «شراب و خمیر را رها کرده‌ام و به سرزمینی که رنج و گرفتاری فراوان دارد و دارای خرماهای زیاد است، آمده‌ام فقط به خاطر پیامبری که به این حره می‌آید. محل خروج او مکه است و محل هجرتش اینجا. او آخرین پیامبران و با فضیلت‌ترین آنان است...» یهودیان گفتند: «آنچه گفتی شنیدیم. اکنون آمده‌ایم که با این شرایط با تو صلح کنیم، که نه با شما باشیم و نه علیه شما، به سود یا زیان تو نباشیم و کسی را که علیه تو است یاری نکنیم و متعرض یارانت نشویم. تو نیز متعرض ما و دوستانمان نشوی، تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می‌انجامد.

پیامبر(ص) خواسته آنان را پذیرفت و میان آنان قراردادی نوشته شد که مضمونش این بود:

«یهودیان علیه پیامبر - صلی الله علیه وآله - یا یکی از یارانش با زبان، دست، اسلحه، مرکب، نه در پنهانی و نه آشکارا، نه در شب و نه روز، نباید اقدامی انجام دهند و خداوند بر این پیمان گواه و کفیل است. پس اگر یهود این تعهدات را نادیده بگیرد، رسول خدا(ص) می‌تواند خون ایشان را بریزد، زن و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد.» آنگاه برای هر قبیله‌ای از یهودیان نسخه‌ای جداگانه تنظیم شد. مسئول پیمان بنی نضیر، حیی بن اخطب، مسئول پیمان بنی قریظه، کعب بن اسد و مسئول پیمان بنی قینقاع، مخیربک بود، که هر سه نفر پیمان‌نامه را امضاء کردند.<sup>۶۱</sup>



این قرارداد نسبت به آنچه به پیمان عمومی شهرت یافته، از صراحت و دلالت روشن‌تری برخوردار است و پیداست در یک زمان برای هر سه طایفه بسته شده‌است. مشکل این متن منحصر بودن نقل آن به طبرسی است. اما آنچه مشکل را حل می‌کند، گزارش‌ها و شواهدی است که در منابع دست اول بر تأیید مواد این پیمان وجود دارد؛ این شواهد عبارت‌اند از:

۱. در منابع متعدد، به پیمان‌شکنی یهود با پیامبر (ص) اشاره شده و حتی تصریح شده‌است که آنان هنگام ورود رسول خدا (ص) به مدینه، پیمانی را با آن حضرت امضا کردند.<sup>۶۳</sup>

۲. برخی از مضامین این پیمان در منابع دیگر ذکر شده‌است؛ چنانکه آمده است: یهود با پیامبر (ص) قرارداد داشتند که به سود و زیان او قدمی بر ندارند.<sup>۶۴</sup> این مطلب در این پیمان‌نامه وجود دارد.

۳. در برخی از منابع دیگر اسامی مسئولان طرف قرارداد با پیامبر (ص) بیان شده‌است؛ چنانکه عده‌ای از مورخین می‌گویند: حیی بن اخطب و کعب بن اسد با رسول خدا (ص) و مسئول پیمان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه طرف قرارداد بودند.<sup>۶۵</sup> این اسامی، در این قرارداد نیز بیان شده‌است.

۴. در منابعی دیگر، جملاتی آمده‌است که در واقع مضمون این پیمان را بازگو می‌کند. مثلاً گفته‌اند: پیامبر - صلی الله علیه وآله - پس از پیمان‌شکنی بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر قصد کشتن آنان را داشت، ولی از آنان درگذشت.<sup>۶۶</sup> دربارهٔ قتل عام بنی‌قریظه پس از پیمان‌شکنی‌شان هم مورخان می‌گویند: «مردانشان کشته و زنان و فرزندان‌شان اسیر شدند».<sup>۶۷</sup> یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه پس از پیمان‌شکنی و شدت یافتن محاصره‌شان می‌گفتند: «اگر تسلیم محمد - صلی الله علیه وآله - نشویم مردانمان کشته و زن و بچه ما اسیر خواهند شد»<sup>۶۸</sup>

این جملات نشان‌دهنده آن است که هم پیامبر (ص) و هم یهودیان یک امری را مسلم می‌پنداشتند و آن قتل و کشتن مردان و اسیر شدن زن و فرزندان در صورت پیمان‌شکنی بود. این مضمون تنها در این پیمان‌نامه وجود دارد.

۵. برخی از منابع عملکردهای یهودیان را بازگو می‌کنند که نشان می‌دهند، آنان با پیامبر(ص) هم‌پیمان بوده و خود به آن گاهی اعتراف می‌کرده‌اند. مخیریق که نماینده یهود قینقاع در پیمان‌نامه بود، وقتی جنگ احد در گرفت به یهودیان گفت: به خدا قسم می‌دانید که یاری کردن محمد(ص) بر شما ثابت و حق است. یهودیان گفتند: امروز شنبه است (با این گفته، نشان دادند که تمایلی به یاری پیامبر(ص) ندارند). مخیریق خود شمشیر برداشت، خدمت پیامبر(ص) آمد و مسلمان شد و در این جنگ به شهادت رسید.<sup>۶۸</sup> او قبل از جنگ وصیت کرده بود که اگر در جنگ کشته شود، اموالش را به محمد(ص) بدهند. اموال او بسیار زیاد بود، گفته‌اند پیامبر(ص) اموال او را گرفت و بیشترین صدقات پیامبر(ص) در شهر مدینه از آن اموال بود.<sup>۶۹</sup>

این شواهد به خوبی نشان می‌دهند که پیامبر(ص) با سه گروه یهود مدینه پیمان بسته بودند و عملکرد آن حضرت با یهودیان بر اساس این قرارداد، بوده است.

### تلاش برای صلح با خیبر

در ماه رمضان سال ششم قمری به پیامبر(ص) خبر رسید که یهود خیبر و مشرکان اطراف آن در صدد جمع‌آوری نیرو برای حمله به مدینه هستند. رسول خدا(ص) برای بررسی اوضاع خیبر، عبدالله بن رواحه و سه نفر دیگر را به این منطقه فرستاد. این گروه مخفیانه به خیبر رفتند و مطالبی از اسیر - که پس از ابورافع به فرماندهی و ریاست خیبر گمارده شده بود - شنیدند. سپس به مدینه برگشته، اطلاعات خود را در اختیار پیامبر(ص) گذاشتند. مدتی بعد (در ماه شوال) آن حضرت یاران خود را خواست و این بار عده زیادتری را به همراه عبدالله، روانه خیبر کرد. وقتی آنان به خیبر رسیدند، اعلام کردند که از سوی پیامبر(ص) آمده‌اند؛ از اسیر امان خواستند و اسیر نیز از آنان امان خواست. آنگاه با یکدیگر دیدار کردند. ایشان به اسیر گفتند: اگر نزد پیامبر(ص) آیی به تو نیکی خواهد کرد و تو را به ریاست خواهد گماشت. اسیر پس از پافشاری مسلمانان

پذیرفت که همراه آنان برود. اما مشاوران او گفتند: محمد - صلی الله علیه وآله - کسی نیست که به بنی اسرائیل ریاست دهد. اسیر گفت: درست است، ولی ما از جنگ خسته شده ایم. سپس همراه سی نفر از یهودیان به سوی مدینه راه افتادند. در دوازده کیلومتری خیبر اسیر از رفتن به نزد پیامبر(ص) پشیمان گشت و دست به شمشیر برد، ولی عبدالله بن انیس که در ردیف او بر شتر سوار بود، پیش از آنکه اسیر حرکتی بکند ضربه‌ای به پایش زد و سپس او را کشت. بقیه مسلمانان هم با دیگر یهودیان درگیر شدند و همه را کشتند، به جز یک نفر که موفق به فرار گردید.<sup>۷۰</sup>

مصطفی صادقی در یک مقاله تحقیقی با ارائه شواهد متعدد به این نتیجه می‌رسد که سفر مسلمانان به خیبر، برای جنگ و کشتار خیبریان نبوده است، بلکه تلاشی در جهت صلح و حرکتی برای برقراری زندگی مسالمت‌آمیز بود. وی پس از بیان این دلایل، می‌گوید:

با آنچه گذشت روشن شد که داستان اعزام فرزند رواحه از سوی پیامبر(ص) به خیبر، آن‌گونه که شهرت یافته، با هدف کشتن اسیر و همراهان یهودی‌اش نبوده است، بلکه این، سفری سیاسی به منظور گفت‌وگو برای صلح با خیبریان بوده است، ولی چون سرانجام این سفر، کشته شدن اسیر یهودی بوده این‌گونه در تاریخ مشهور شده است که این حرکت، سریه‌ای برای کشتن اسیر و یارانش بوده است.<sup>۷۱</sup>

#### نمونه‌های دیگر از مدارای پیامبر(ص) با یهود

از جمله موارد اجرای اصل مدارا و رحمت پیامبر(ص)، مدارای آن‌حضرت با جوان یهودی است که به تحریک شائس بن قیس، بین دو قبیله اوس و خزرج فتنه ایجاد نمود و نزدیک بود عصیبت جاهلی در دو قبیله به جنگ منجر شود؛ ولی با دخالت و نصیحت پیامبر(ص)، موضوع حل و فصل شد. پیامبر(ص) با اینکه می‌دانست فتنه در کجا ریشه دارد، ولی برخوردی نکرد و با عامل یهودی فتنه مدارا نمود.<sup>۷۲</sup>

از دیگر موارد مدارای پیامبراعظم (ص)، برخورد مهربانانه آن حضرت با مرد یهودی است که ادعا می کرد از پیامبر (ص) طلبکار است. وی روزی در کوچه جلو پیامبراعظم (ص) را می گیرد و مدعی می شود که از آن حضرت طلبکار است! پیامبر (ص) می گوید اولاً من بدهکار تو نیستم، ثانیاً الآن پول همراه ندارم، اجازه بده بروم. فرد یهودی می گوید تا طلب مرا ندهی، نمی گذارم. هرچه پیامبر (ص) با او لطف و نرمش نشان می دهد او بیشتر خشونت می کند تا آنجا که با پیامبر (ص) گلاویز می شود و ردای پیامبر (ص) را دور گردن آن حضرت می پیچد و می کشد؛ به نحوی که اثر قرمزی اش در گردن پیامبر (ص) ظاهر می شود. وقتی مسلمانان با خبر می شوند، می خواهند با آن یهودی برخورد کنند. حضرت می فرماید: کاری نداشته باشید، من خودم می دانم که بارفیم چه کار کنم. حضرت آنقدر نرمش و مدارا از خود نشان می دهد که یهودی همان جا می گوید: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أنك رسول الله» و می گوید تو با این قدرتی که داری، این همه تحمل نشان می دهی، این تحمل و صبر عادی نیست، بلکه تحمل پیامبرانه است.<sup>۷۳</sup>

##### ۵. جنگ های پیامبر (ص) با مسیحیان متخلف

پیامبراعظم (ص) بسیار کوشید که بر اساس اصل صلح و مدارا با اهل کتاب رفتار نماید؛ اما فتنه ها و لشکرکشی های روم مسیحی قدرتمند از خارج مدینه و پیمان شکنی و توطئه های یهود از داخل مدینه، پیامبراعظم (ص) را ناگزیر به درگیری و برخوردهای نظامی نمود.

برخوردها و درگیری های پیامبراعظم (ص) با مسیحیان نیز در تاریخ ثبت شده است؛ اما این برخوردها هرگز با مسیحیانی که پیمان نامه صلح بستند، نبود؛ بلکه بیشتر دفع یا رفع فتنه ها و لشکرکشی های روم قدرتمند آن زمان و متحدان آن بوده است.

**یک. غزوه دومه الجندل**

این غزوه در ربیع الاول سال پنجم هجری اتفاق افتاد. علت آن این بود که رسول خدا (ص) خبر یافت که گروه عظیمی در «دومه الجندل» گرد آمده‌اند و بر مسافران و رهگذران ستم می‌کنند و قصد مدینه را دارند. پیامبر اعظم (ص) برای دفع ایشان با ۱۰۰۰ مرد از مسلمانان بیرون رفت؛ اما با نزدیک شدن به آنان معلوم شد که دشمن به طرف مغرب کوچیده است و جز بر مواشی و شبانان ایشان دست نیافت و اهل «دومه الجندل» نیز پراکنده شدند. رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت و این نخستین جنگ با رومیان بود؛ زیرا زامدار دومه الجندل (اکیدرین عبدالملک کندی) کیش مسیحی داشت و زیر فرمان «هرقل» پادشاه روم بود.<sup>۷۴</sup>

**دو. نبرد مونه ۷۵**

این غزوه در جمادی الاولی سال هشتم هجری اتفاق افتاد. علت این جنگ را این‌گونه نوشته‌اند: رسول خدا (ص)، «حارث بن عمیر ازدی» را با نامه‌ای نزد پادشاه «بصری» فرستاد و چون حارث به سرزمین «مونه» رسید «شرحبیل بن عمرو» او را دستگیر کرده، بعد از بازجویی کامل به قتل رساند. بعد از مدتی حادثه ناگوارتری به وقوع پیوست، که پیامبر (ص) را برای ادب کردن مرز نشینان شام استوارتر ساخت. حادثه جانگداز از این قرار بود که «کعب بن عمیر غفاری» همراه ۱۵ نفر از صحابه رسول خدا (ص) به مأموریت تبلیغ رفتند و آنجا مورد حملات غافلگیرانه و ناجوانمردانه مردم محل قرار گرفتند. کشته شدن حارث، کعب و دیگر یاران پیامبر اعظم (ص) سخت بر وی دشوار آمد و مردم را به جهاد فراخواند و سه هزار مرد را برای سرکوب یاغیان اعزام فرمود. رسول خدا (ص) پسر عم خود «جعفر بن ابی طالب» را فرمانده آنان کرد و افزود: اگر او به شهادت رسید، «زید بن حارثه» لشکر را هدایت نماید، چنانچه او نیز آسیب دید، فرمانده سپاه «عبدالله بن رواحه» است و اگر او نیز به شهادت رسید، مسلمانان خود یکی را به فرماندهی برگزینند.<sup>۷۵</sup>

پیامبر اعظم (ص) به مسلمانان توصیه نمودند که تقوای الهی را حفظ کنند. در صورت برخورد با مشرکان اول آنها را به اسلام فرا بخوانند، اگر پذیرفتند از آنان بخواهند که به مدینه هجرت کنند، تا در شمار مهاجرین باشند، اگر مسلمان شوند و به مدینه مهاجرت نکنند، مانند دیگر اعراب خواهند بود که مسلمان شده‌اند و مهاجرت نکرده‌اند، برای این قبیل افراد از «فء» و غنائم سهمی نخواهد بود، مگر اینکه در جهاد همراه مسلمانان باشند. اما اگر اسلام را نپذیرفتند، به قبول جزیه دعوت‌شان کنید و اگر هیچ کدام از این امور را قبول نکردند، با یاری خداوند با آنان بجنگید. دیگر اینکه به افرادی که در صومعه هستند، آسیبی نرسانید، متعرض زنان و کودکان و پیران نشوید، درخت‌ها را قطع کنید و به هدم هیچ خانه‌ای نپردازید.<sup>۷۷</sup>

سپس سربازان اسلام رهسپار شدند تا در سرزمین شام به «معان» رسیدند و در آن جا خبر یافتند که شرحبیل از قبایل مختلف شام، صد هزار نفر گردآورده است و «هرقل» پادشاه روم نیز در سرزمین «بلقا» با صد هزار رومی به عنوان نیروهای ذخیره فرود آمده‌اند.

مسلمانان پس از اطلاع از نیروها و قدرت نظامی دشمن به شور و مشورت پرداختند و خواستند رسول خدا (ص) را که در «ثنية الوداع» مانده بود، از شمار دشمن باخبر سازند؛ اما «عبدالله بن رواحه» با ایراد خطبه‌آتشینی مردم را دلیر ساخت و گفت: ما به اتکای فزونی نیرو و فزونی تجهیزات و سلاح با دشمن نمی‌جنگیم و تنها اتکای ما به دینی است که خدا ما را بدان سرفراز کرده است. پس پیش روید و به راه خود ادامه دهید؛ یا پیروزی بر دشمن یا شهادت. در صورت اخیر، به برادران خود ملحق می‌شویم. این خطابه روح جهاد را در سپاه اسلام زنده کرد و همگی آماده حرکت شدند.<sup>۷۸</sup>

جنگ سختی درگرفت و سه نفر از سرداران اسلام که پیامبر (ص) آنها را به فرماندهی منصوب نموده بود، هریک به شهادت رسیدند. مسلمانان خالد بن ولید را که تازه مسلمان شده و در جمع آنان بود، به فرماندهی برگزیدند. او هم دست به یک تاکتیک نظامی زد و شب‌هنگام شروع به جا بجایی نیروها کرد، به

نحوی که دشمن تصور کرد که نیروی کمکی به آنان رسیده است. لذا از حمله منصرف شدند و مسلمانان نیز از فرصت استفاده کرده، به مدینه بازگشتند. در این جنگ «مالک بن زافله» فرمانده رومیان، نیز به دست «قطبة بن قتاده» کشته شد.<sup>۷۹</sup>

#### سه. غزوه تبوک

این غزوه در رجب سال نهم هجرت اتفاق افتاد. نوشته‌اند: رسول خدا(ص) خبر یافت دولت روم، سپاه عظیمی فراهم کرده و «هرقل» جیره یک سال سپاهیان خود را پرداخته و آنان را آماده جنگ با مسلمانان ساخته است و پیشاهنگان خود را تا «بلقا» پیش فرستاده است. طبق این گزارش رسول خدا(ص) مردم را برای جنگ با رومیان فراخواند. این غزوه در واقع امتحانی نیز برای مسلمانان بود؛ زیرا فصل تابستان و گرمی هوا و رسیدن میوه‌ها و آسایش در سایه درختان از یک طرف موجب می‌گردید که مسلمانان به‌راحتی راضی به این کار نشوند.<sup>۸۰</sup> دوری راه و نگرانی از سپاه انبوه دولت روم از طرفی دیگر، کار این بسیج را دشوار ساخته بود. مشکل به قدری بود که آن را «جیش العسرة» نامیدند. بر این اساس پیامبر اعظم(ص) در این غزوه از همان آغاز کار، مقصد را آشکار ساخت تا مردم برای پیمودن راهی دور و انجام کاری دشوار و جنگ با دشمنی زورمند آماده شوند.<sup>۸۱</sup>

زمانی که بسیج عمومی اعلان گردید، نفاق منافقان و کارشکنی‌های افراد ضعیف الایمان آغاز گردید. منافقان بیش از هر وقت دیگر فعال شده بودند و دیگر بهانه‌جویان نیز برای رفع مسئولیت و فرار از وظیفه، شروع به طرح بهانه‌های واهی و گوناگون نمودند. در این باره قرآن کریم صریحاً سخن گفته است.

پیامبر اعظم(ص) برای بسیج مسلمانان، از خود صلابت و سخت‌گیری‌های نیز نشان داد. یکی از این موارد، به آتش کشیدن خانه سویلم بود که در واقع برخورد پیامبر(ص) با یک خانه تیمی بود. نوشته‌اند: عده‌ای از منافقان در خانه

سویلم یهودی گرد آمدند که مردم را از آماده شدن برای سفر جهاد بازدارند. رسول خدا (ص)، «طلحة بن عبیدالله» را با چند نفر از اصحاب مأموریت داد که آن خانه را آتش بزنند و طلحه نیز چنان کرد.<sup>۸۲</sup>

به هر حال پس از تبلیغ بسیار، حدود سی هزار نفر آماده حرکت به سوی تبوک گردیدند.<sup>۸۳</sup> برای تأمین هزینه تجهیز سی هزار سپاه، لازم بود که توانگران مسلمان، کمک مالی دهند. مسلمانان این کار را با کمال شوق و اخلاص انجام دادند؛ حتی فقیران در قدرت، کمک کردند: یکی خرما می آورد و دیگری ننشستند و سخنان نفاق آمیز بر زبان می رانند و مسلمانان را مسخره می کردند. درباره این عمل منافقان، آیات ۷۹ و ۸۰ از سوره توبه نزول یافت.

رسول خدا (ص)، علی (ع) را در مدینه جانشین خود گذاشت و از مدینه خارج شد. با اینکه علی (ع) قهرمان جنگ خندق و خیبر و بسیاری از غزوات همراه رسول خدا (ص) بود و در این جنگ نیز حضور او در میدان جنگ بسیار ضرورت داشت، اما پیامبر اعظم (ص) وی را در مدینه گذاشت، زیرا از یکسو این مسافرت طولانی بود و مدت زیادی را در بر می گرفت، از سوی دیگر منافقان بسیاری از امر پیامبر (ص) سر پیچی نموده و در مدینه باقی مانده بودند. بدین رو ضرورت داشت که کسی جانشین پیامبر (ص) باشد که بتواند به درستی از عهده اداره شهر برآید. اما منافقان به بدگویی علی (ع) پرداختند و شایع کردند که رسول خدا (ص) از علی (ع) افسرده خاطر گشته و او را با خود نبرده و در مدینه گذاشته است! چون این سخنان به گوش علی (ع) رسید، از مدینه به دنبال رسول خدا (ص) شتافت و به او پیوست و خواست که وی را همراه خود ببرد. رسول خدا (ص) به او فرمودند:

أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانيبي بعدى؛<sup>۸۴</sup> موقعیت تو نسبت به من، همچون موقعیت هارون نسبت به موسی است، جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد آمد. برادرم! به جای خویش بازگرد که مدینه را جز من یا تو کسی



شایسته نیست و تویی جانشین من در خاندان من و محل هجرت من و عشیره من.

آنگاه علی (ع) راضی شد و به مدینه بازگشت و رسول خدا (ص) به سوی مقصد خویش رهسپار شد. پیامبر اعظم (ص) پس از رسیدن به تبوک اثری از سپاه روم ندید. آنان پس از شنیدن حرکت سپاه فداکار و مخلص مسلمانان، لشکریان خود را به شهر بازگردانده بودند، تا چنین وانمود کنند که آنان هرگز فکر حمله بر سر مسلمانان را نداشته‌اند. رسول خدا (ص) به مدت بیست روز در آنجا ماند، اما بدون اینکه درگیری و جنگی با دشمن صورت بگیرد، پس از مشورت با اصحاب و افسران عالی رتبه‌اش به مدینه بازگشت.<sup>۸۵</sup>

مسلمانان یقیناً در این سفر به هدف خود رسیده بودند. سپاه دشمن از ترس و واهمه پراکنده شده و دیگر تا مدتی از فکر حمله به مسلمانان بازمانده بودند. پیامبر اعظم (ص) در این سفر نامه‌هایی را نوشته، قراردادهایی را با مسیحیان و اعراب ساکن شامات منعقد نمود، که برای توسعه، نفوذ و گسترش اسلام در آن منطقه بسیار مفید بود. یکی از این نامه‌ها، به مردمان دومة الجندل نوشته شد، که اقامه نماز و پرداخت زکات از نکات اصلی نامه بود.<sup>۸۶</sup> پیامبر اعظم (ص) با حاکم «ایله» که نامش «یُحْنَه بن رُوْیه» و مسیحی بود، پیمان صلحی را امضاء کرد که بر اساس آن باید ایله جزیه می‌پرداخت و در قبال آن امنیت کشتی‌ها و کاروان‌های تجارتی‌شان تأمین می‌گردید. در آن معاهده تصریح شد که هرکسی فتنه‌انگیزی کند، گرفتن مالش حلال است.<sup>۸۷</sup> رسول خدا (ص) با مردمان «جریاء» و «أذْرُح» نیز معاهده‌ای امضاء کرد که در قبال تأمین امنیت‌شان، هر سال یک صد دینار به آن‌حضرت بپردازند.<sup>۸۸</sup> مانند همان نامه معاهده، برای مردم «مقتنا» نیز نوشته شد و در قرارداد قید شد که حاکم آنها نیز از جانب خودشان یا «اهل رسول الله» خواهد بود.<sup>۸۹</sup>

براین اساس در این غزوه پیامبر اعظم (ص) بدون جنگ به اهداف عالی خود نائل شده، قراردادهای زیادی نوشت و زمینه نفوذ و گسترش اسلام را هموار ساخت.

### ۶. برخورد و درگیری پیامبر (ص) با یهودیان مختلف

پیامبر گرامی اسلام (ص) با یهود بسیار ملاحظت و مدارا نمود و تا امکان داشت، کوشید با آنان در صلح و آشتی به سر برد. هرگز آنان را وادار به پذیرش دین اسلام ننمود. با پیمان‌نامه‌هایی که منعقد کرد، کوشید بین مسلمانان و یهودیان درگیری و برخوردی به وجود نیاید؛ اما دشمنی و توطئه یهود علیه پیامبر (ص) تمامی نداشت و ناگزیر آن حضرت را به واکنش واداشت.

یهودیان قبل از ظهور پیامبر آخرالزمان، با شواهدی که از کتب آسمانی‌شان در دست داشتند، انتظار وی را می‌کشیدند. بر آن اساس به مکه و مدینه مهاجرت کردند و به انتظار ظهور پیامبر آخرالزمان نشستند. اما پس از اینکه حضرت محمد (ص) ظهور کرد و به رسالت برگزیده شد، یهودیان به بهانه اینکه او از نژاد یهود و اسرائیل نیست، سر به مخالفت برداشتند. دشمنی و توطئه آنان علیه پیامبر اکرم (ص) به طور مفصل در کتب تاریخی مضبوط است. در این مقال به برخی از آنها اشاره می‌گردد تا علت برخورد سختگیرانه پیامبر (ص) با آنان آشکار شود.

همکاری با دشمنان پیامبر اکرم (ص) و شرکت در توطئه‌ها و جنگ‌ها علیه اسلام و قرآن. آنان قریش را تشویق و یاری می‌کردند؛ حتی بسیاری از سؤال‌های مشکل و به اصطلاح کوبنده را طراحی کرده، به قریش می‌دادند؛ مانند سؤال‌هایی درباره روح، اصحاب کهف و ذوالقرنین<sup>۹۰</sup>. این گونه سؤال‌ها هیچ‌کدام به منظور تفقه و کشف حقیقت نبود، بلکه صرفاً برای اغراض متعصبانه دیگری مطرح می‌گردیدند. البته گاهی نیز پرسش‌هایی که توسط یهودیان از پیامبر - صلی الله علیه و آله - مطرح می‌شد، از پرسش‌های تفقهی و برای کشف حقیقت بود. از ابن عباس روایت شده است که روزی فردی یهودی نزد رسول خدا -

صلی الله علیه و آله - آمد و گفت: سئوالاتی دارم که مدت‌ها است در ذهنم خلجان می‌کنند. اگر پاسخ آنها را بگویی ایمان خواهم آورد. آنگاه پرسش‌هایی را پیرامون توحید مطرح نمود. یکی از آنها چنین بود: چگونه خداوند را بی‌همتا می‌دانی، با آنکه همان‌گونه که او به صفت، یگانگی وصف می‌شود، انسان نیز به این صفت وصف می‌گردد؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله - پاسخ داد: انسان گرچه واحد است، ولی ذات او بسیط نیست، لیکن خداوند بسیط و احدی المعنی است. « اللهٌ وَاحِدٌ وَ أَحَدٌ الْمَعْنَى، وَالْإِنْسَانُ وَاحِدٌ وَ ثَنَوِي الْمَعْنَى، جِسْمٌ وَعَرَضٌ، وَبَدَنٌ وَ رُوحٌ... » وی سپس درباره تعداد و نام جانشینان پیامبر (ص) پرسید. که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امامان دوازده‌گانه را برای او نام برد. در این هنگام وی سخن پیامبر (ص) را تصدیق کرده، گفت: همه آنچه گفתי در کتاب‌های پیامبران پیشین موجود است.<sup>۹۱</sup>

تحریک مخالفان پیامبر (ص) و منافقان در مدینه. یهودیان، دشمنان پیامبر اکرم (ص) و منافقان مدینه را تحریک به مخالفت با پیامبر (ص) می‌کردند؛ چنانکه جنگ‌های احد (به واسطه تحریک قریش توسط یهودیان بنی‌قینقاع)، جنگ احزاب (با تحریک قریش و قبائل اطراف توسط یهودیان بنی‌قریظه) و برخی از درگیری‌های دیگر به تحریک و هم‌پیمانی یهودیان انجام گرفت. یهودیان بنی‌قریظه با دشمنان پیامبر (ص) و مشرکان هم‌پیمان شدند که در صورت حمله آنها از خارج، یهودیان از داخل مدینه به مسلمانان حمله‌ور شوند. تحقیر دین و پیامبر گرامی اسلام. آنان پیامبر (ص) را تحقیر می‌کردند و می‌گفتند او از خود چیزی ندارد و همه‌اش از یهود و تورات است. گاهی هم می‌گفتند که حضرت ابراهیم، اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط دوازده‌گانه یهودی از ما است<sup>۹۲</sup> که خداوند متعال با نزول وحی (ماکان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً)<sup>۹۳</sup> بدان پاسخ گفت. آنان گاهی پیامبر (ص) را سرزنش می‌کردند که قبله‌ای ندارد و قبله از آن ماست، که سر انجام این توطئه‌ها و تحقیرها با نزول آیات قرآن،<sup>۹۴</sup> خنثی گردید.

تبلیغات سوء و شایعات بی‌اساس. یهودیان در مدینه شایعات بی‌اساس و خطرناکی را طراحی و منتشر می‌کردند؛ مثلاً می‌گفتند: هرکس مسلمان شود، مریض می‌شود! چون این دین مورد خشم خداست. یا اینکه هرکس مسلمان شود، زنش پسر و اسبش کره نمی‌آورد. از آنجایی که آب و هوای مدینه به طور معمول با تازه‌واردین سازگار نبود و موجب بیماری - از جمله نوعی مالاریا - می‌شد، پیامبر دعا کرد و دستور فرمود که از گیاه سیر استفاده کنند. بدین‌رو بیماری مذکور برطرف گردید. در مورد شایعهٔ دیگر نیز با متولد شدن نوزاد پسر از مهاجران (عبدالله بن زبیر) و انصار (نعمان بن بشیر) دروغ و توطئه آنان فاش و خنثی گردید.<sup>۹۵</sup>

یهودیان مدینه با منافقان اوس و خزرج، همکاری‌های عجیبی را آغاز کرده بودند. غالباً توسط وحی پیامبر اکرم (ص) از توطئه آنها با خبر می‌گردید. طبق نوشته ابن اسحاق، حدود صد آیه از سوره بقره در باره آنها نازل شده است.<sup>۹۶</sup> پس از جنگ بدر توطئه‌های یهودیان بنی‌قینقاع افزایش یافت، تا اینکه با تحریک و توهین به زن مسلمان در بازار مدینه یک نفر کشته شد و آنان با مسلمانان درگیر شدند و پیامبر (ص) را تهدید نمودند که جنگ با مردم مکه تو را فریب ندهد، آنان مرد جنگ نبودند، ما اگر با تو جنگ کنیم، نشان خواهیم داد که جنگ چیست!<sup>۹۷</sup>

همهٔ این دشمنی‌ها در حالی بود که پیامبرگرامی اسلام (ص) در آغاز می‌کوشید، مسالمت‌آمیز و با رأفت و مدارا با آنان همزیستی کنند؛ اما ظاهراً یهودیان اهل مدارا و صلح و همزیستی نبودند، بدین‌رو همواره به کارشکنی، خیانت، نقض پیمان با پیامبر (ص) و همکاری با دشمنان آن‌حضرت می‌پرداختند. بدینسان پیامبر اعظم (ص) ناگزیر از برخورد و درگیری با آنان گردید.

#### نمونه‌های درگیری پیامبر (ص) با یهود

پیامبر اسلام (ص) دو پیمان عمومی و خصوصی با سه طایفه بزرگ یهودیان مدینه (بنی‌قریظه، بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع) منعقد نمود؛ اما آنان ضمن نقض

پیمان‌های خود، دست به اقداماتی همچون حمایت از مشرکان، تفرقه‌افکنی میان مسلمانان، ایجاد تردید در میان مسلمانان، تحریف، تمسخر و فریب، زدند. از همه مهم‌تر اینکه تصمیم به نابودی و از بین بردن اساس اسلام گرفتند و به‌خصوص در جنگ احزاب بسیار کوشیدند که کار مسلمانان را یکسره سازند. این نوع عملکردها، موجب شد که باقی ماندن یهودیان در مرکز حکومت اسلامی خطرآفرین تلقی گردد. لذا باید مناسبات مسلمانان با یهودیان به درستی مشخص می‌گردید و مسلمانان از این جنبه داخلی که در درون شهر مدینه قرار داشت، باید به نحوی احساس امنیت می‌کردند. بر این اساس پیامبر اعظم (ص) مذاکراتی را با آنان آغاز کرد، که در واقع اثری نداشت و سرانجام، کار به درگیری و جنگ کشید، که در ذیل به این درگیری‌ها و علل آنها اشاره می‌شود.

#### ۱. غزوه بنی‌قینقاع

یهود بنی‌قینقاع از همه یهودیان شجاع‌تر بود، ۷۰۰ نفر مرد جنگی داشتند، شغلشان زرگری بود و با رسول خدا (ص) پیمان سازش و عدم تعرض بستند؛ اما پس از واقعه بدر، از راه نافرمانی و حسد درآمدند و پیمان خود را نقض کردند. علل اصلی جنگ مسلمانان با این قبیله چنین است:

۱-۱. پیمان‌شکنی. از مهم‌ترین علت‌های درگیری پیامبر اعظم (ص) با یهود به طور کلی پیمان‌شکنی آنان بود. به تصریح تمام مورخان نبردهای رسول خدا (ص) با یهودیان پس از پیمان‌شکنی آنان اتفاق افتاده است: جنگ با بنی‌قینقاع پس از بدر، بنی‌نضیر پس از احد و بنی‌قریظه پس از احزاب. پس از جنگ بدر، زمانی که رسول خدا (ص) شنید یهودیان بنی‌قینقاع پیمان شکسته‌اند، خواست بار دیگر آنها را بیازماید. پس عده‌ای را به دنبال آنها فرستاد و آنها را در بازار بنی‌قینقاع گرد آورد و به آنان گفت: «ای گروه یهود! از آنچه بر سر قریش آمد بترسید و اسلام آورید.» بزرگان طایفه در جواب رسول خدا (ص) گفتند:

ای محمد! چنان گمان می‌بری که ما همچون قریش خواهیم بود. کشتن عده‌ای قریش تو را مغرور نکند. آنان بی‌تجربه بودند و از فنون رزم خبر نداشتند. به خدا قسم! اگر ما با تو جنگ کنیم، خواهی فهمید که تا کنون با کسانی همانند ما نجنگیده‌ای!<sup>۹۸</sup>

یهودیان با این جملات بی‌خردانه، دشمنی خود را با پیامبر اعظم (ص) را آشکار کرده، بر پیمان‌شکنی خود صحنه گذاشتند و در واقع به طور آشکارا اعلان نبرد نمودند. این آیه شریفه نیز در جواب آنان نازل شد: قُلْ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلِبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ؛<sup>۹۹</sup> «به کسانی که کفر ورزیدند بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و سپس در دوزخ محشور می‌شوید و چه بد بستری است!»  
 ۲-۱. آشوب‌های اجتماعی و بی‌بندوباری. این گروه اولین کسانی بودند که نقض پیمان می‌کردند. با اینکه گفتار و کردارشان آشکارا اعلام نبرد بود، اما رسول خدا (ص) با آنان مدارا می‌کرد، و مسلمانان را نیز به بردباری فرا می‌خواند. یهودیان به جای اینکه عبرت بگیرند و از کرده‌های‌شان پشیمان شوند، بر جسارت‌شان می‌افزودند. طولی نکشید که دست به آشوب‌های اجتماعی زده، با تحریک و آشوب، نظم جامعه اسلامی را برهم زدند و از طریق تنگ کردن معیشت و زندگی مسلمانان می‌خواستند بر آنان چیره شوند. آشکارا مسلمانان را مورد آزار و اذیت و تمسخر قرار می‌دادند و دست به بی‌بندوباری و بی‌ناموسی می‌زدند.

اوج بی‌بندوباری‌های یهود در اشعار و هجویات کعب بن الاشرف، بروز پیدا می‌کرد. کعب یک مرد کینه‌توز و سخت دشمن اسلام بود. او شعر می‌سرود و در شعرهایش زنان مسلمان را نام می‌برد و بدین نحو مسلمانان را می‌آزرد.<sup>۱۰۰</sup>  
 ۳-۱. دستور مستقیم الهی. پیامبر خدا (ص) این وضعیت را تحمل می‌نمود، تا اینکه آیه شریفه قرآن نازل شد:

وإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ.<sup>۱۰۱</sup>

پیامبرگرامی، پس از نزول این آیه شریفه فرمود: «از خیانت یهود بنی‌قینقاع می‌ترسم.» به همین سبب برای جنگ با آنان حرکت کرد.<sup>۱۰۲</sup>

رسول خدا (ص) به اذن الهی، ابولبابه را در مدینه به جانشینی خود گماشت و با سپاه اسلام در حالی که پرچم را به عموی بزرگوار خود حمزه داده بود، به سوی یهودیان بنی قینقاع شتافت و به مدت شش یا پانزده روز یهودیان بنی قینقاع را محاصره کرد، تا آنان به تنگ آمدند و تسلیم شدند؛ ولی آن حضرت با وساطت و اصرار عبدالله بن ابی رئیس منافقان مدینه، از کشتن آنان درگذشت و فرمود تا از مدینه بیرونشان کنند و اموالشان پس از اخراج خمس بین مسلمانان قسمت شد.<sup>۱۳</sup>

#### ۲. غزوه «بنی النضیر»

یهودیان و منافقان از شکست مسلمانان در جنگ احد بسیار اظهار شادمانی می کردند و در پی فرصت برای وارد کردن آخرین ضربه بر پیکر نوپا و خسته اسلام بودند.

یهودیان بنی نضیر دارای هزار مرد جنگی بودند و ثروت و مال و دژهای مستحکم زیادی داشتند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

وظنوا أنهم مانعتهم حصونهم من الله؛<sup>۱۴</sup> گمان داشتند که دژهای

(مستحکم)شان در برابر خدا مانع شان می شود.

آنان به مال و ثروت و قلعه های شان می نازیدند و مغرور بودند و تصور می کردند که هیچ کسی نمی تواند بر آنان غلبه یابد. بدین رو همواره با خدا و پیامبر (ص) در می افتادند: شاقوا لله ورسوله.<sup>۱۵</sup>

با اینکه با پیامبر اعظم (ص) پیمان داشتند، ولی با دشمنان آن حضرت همکاری کردند و پیمان خود را شکستند.

یهودیان بنی نضیر پس از جنگ احد پیمان شکنی کردند. خبر پیمان شکنی آنان به پیامبر اعظم (ص) رسید. پیامبر (ص) برای اینکه از منویات و طرز تفکر یهودیان «بنی النضیر» آگاه گردد، همراه گروهی از افسران خود عازم دژ آنها گردید؛ اما هدف ظاهری پیامبر (ص) از تماس با بنی نضیر این بود، که در پرداخت خونبهای آن دو نفر عرب از قبیله «بنی عامر» که به دست عمرو بن امیه

کشته شده بودند، کمک بگیرد. پیامبر(ص) در پای قلعه و در سایه دیوار دژ با افسران خود نشست<sup>۱۱۶</sup> و با سران بنی‌نضیر مشغول گفتگو گردید. یهودیان با تعارفات و چرب‌زبانی پیامبر(ص) را مشغول نگه داشته بودند، تا یکی از آنان (عمرو بن‌حجاش‌نضری) از بالای بام سنگی بر سر پیامبر(ص) افکنده، آن‌حضرت را به شهادت برساند. پیامبر(ص) به دلیل رفت و آمدهای مشکوک و چرب‌زبانی‌های زیاد به ماجرای توطئه پی برد و یا اینکه فرشته وحی، آن‌حضرت را آگاه ساخت. خوشبختانه نقشه آنها نقش بر آب شد، و توطئه‌ها و حرکات مرموز آنها فاش گردید. پیامبر(ص) از جای خود حرکت کرد و طوری مجلس را ترک گفت که یهودیان تصور کردند دنبال کاری می‌رود و برمی‌گردد؛ ولی پیامبر(ص) راه مدینه را در پیش گرفت و شتابان به مدینه بازگشت و همراهانش را نیز از تصمیم خود آگاه نساخت. آنان همچنان در انتظار بازگشت پیامبر(ص) به سر می‌بردند؛ اما هر چه انتظار کشیدند انتظار آنها سودی نبخشید. یاران پیامبر(ص) نیز پس از مدتی، به محضر پیامبر شرفیاب شدند و از توطئه‌چینی یهود آگاه گردیدند.<sup>۱۱۷</sup>

یهود بنی‌نضیر که هم‌پیمان پیامبر(ص) بود، این‌گونه نقشه قتل آن‌حضرت را کشیدند و ناجوانمردانه کمر بر ترور او بستند. مقتضای پیمان و نیز عدالت و راه منطقی همان بود که پیامبر گرامی برگزید. پیامبر اعظم(ص) به تمام سربازان آماده‌باش داد و سپس توسط «محمد بن مسلمه اوسی» به یهود بنی‌نضیر پیام فرستاد که در مدت ده روز مدینه را ترک گویند؛ زیرا پیمان‌شکنی کرده‌اند و از در مکر و حيله وارد شده‌اند و اگر در این ده روز این مرز و بوم را ترک نکنند، خونشان هدر است.<sup>۱۱۸</sup>

این پیام، افسردگی عجیبی در میان یهود پدید آورد و هر کدام گناه را بر گردن دیگری انداخت. یکی از سران آنها پیشنهاد کرد که همگی اسلام آورند، ولی لجاجت اکثریت مانع از پذیرفتن چنین پیشنهادی گردید.<sup>۱۱۹</sup> نهایتاً تصمیم این شد که کوچ کنند. لذا در صدد بر آمدند و شتر اجاره کردند، تا مدینه را ترک نمایند؛ اما عبد الله ابی، و مالک بن ابی و دیگر منافقان،



فوراً پیامی به سران بنی‌النضیر فرستادند که ما با دو هزار سربازی که در اختیار داریم، شما را یاری می‌کنیم، و قبائل هم‌پیمان شما، یعنی بنی‌قریظه و غطفان نیز شما را تنها نمی‌گذارند و کمک خواهند کرد. پس در قلعه خود بمانید و ما به شما ملحق خواهیم شد و تا جان در بدن داریم از شما دفاع خواهیم نمود. این پیام منافقان را قرآن کریم چنین بازگو می‌نماید:

لئن أخرجتم لنخرجن معكم ولا نطيع فيكم أحداً أبداً وإن قوتلتم لننصرنكم...<sup>۱۱۰</sup>  
 «اگر اخراج شدید، حتماً همراه شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از احدی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتماً شما را یاری خواهیم کرد.»

این وعده یقیناً یک وعده دروغین بود، که قرآن کریم در باره آن می‌فرماید:  
 والله يشهد إنهم لكاذبون!<sup>۱۱۱</sup> «و خداوند گواهی می‌دهد که قطعاً آنان دروغ‌گویانند.»

این وعده دروغین، بر جرأت یهودیان افزود؛ فکر آنان را دگرگون کرد و از رفتن منصرف گردیدند؛ لذا به پیامبر (ص) پیغام دادند، ما از اینجا بیرون نمی‌رویم؛ هرچه می‌خواهی بکن!

رسول گرامی، پس از اینکه از پیام عبدالله آگاه شد، ابن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود ساخت و تکبیرگویان برای محاصره قلعه «بنی‌النضیر» حرکت کرد. به مدت شش شبانه روز،<sup>۱۱۲</sup> یا ۱۵ روز قلعه آنها را محاصره کرد، ولی یهودیان بر پایداری خود افزودند. پیامبر (ص) دستور داد نخل‌های اطراف قلعه را ببرند، تا یهودیان یکباره دندان طمع از این سرزمین بکنند. در این لحظه، صدای اعتراض یهودیان از داخل قلعه بلند شد و همگی گفتند: ای ابوالقاسم تو همیشه سربازان خود را از قطع اشجار نهی می‌کردی، این بار چرا دست به چنین کاری زدی؟ پیامبر (ص) به امر الهی این کار را انجام داد تا اینکه امید و انگیزه یهودیان را از استقامت و ماندن در آنجا از بین ببرد. خداوند متعال می‌فرماید:

ماقطعتم من لينة أو تركتموها قائمة على أصولها فبإذن الله وليخزي الفاسقين؛<sup>۱۱۳</sup>  
 «چه آنکه درخت خُرما را بریدید یا آنها را بر ریشه‌های‌شان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود، تا نافرمانان را خوار گرداند.»

سرانجام یهودیان تسلیم شدند؛ مشروط بر اینکه اموال منقول خود را ببرند. پیامبر اعظم (ص) موافقت کرد که آنان آنچه از اموال دارند ببرند، غیر از سلاح که می‌بایست به مسلمانان تسلیم نمایند. یهودیان آزمند در نقل اموال خود حداکثر کوشش را کردند، حتی درهای خانه‌ها را با چهارچوبه آنها از جا کنند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

يُخْرَبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ؛<sup>۱۱۴</sup> «با دست‌های خودشان، خانه‌های‌شان را ویران ساختند.»

### ۳. غزوه بنی قریظه

هنوز کاملاً افق روشن نشده بود که آخرین سربازان احزاب با ترس و دلهره عجیبی مدینه را ترک کردند. مسلمانان با اینکه در مدت محاصره طاقت‌فرسا خسته و فرسوده شده بودند، اما هنگام ظهر جبرئیل فرود آمد و رسول خدا (ص) را مأمور نمود که کار بنی قریظه را یکسره کند. رسول خدا (ص) بلال را فرمود تا در میان مردم اعلام کند که هرکس مطیع و شنوای امر خدا و رسول است، باید نماز عصر را جز در «بنی قریظه» نخواند. آنگاه پرچم را به دست علی (ع) داد و با سه هزار نفر از مسلمانان که ۳۶ اسب داشتند، رهسپار بنی قریظه شدند و سرتاسر دژ بنی قریظه را به محاصره در آوردند. یهودیان از روزنه‌های برج به پیامبر (ص) فحش و ناسزا می‌دادند. امام علی (ع) می‌خواست از نزدیک شدن پیامبر (ص) به برج‌ها جلوگیری نماید، تا آن‌حضرت ناسزاهای یهودیان را نشنود؛ اما پیامبر (ص) فرمود: اگر من به آنها نزدیک شوم، دست از فحش و ناسزا بر می‌دارند. سپس آن‌حضرت در پای قلعه آمده، فرمودند:

آیا خداوند شما را خوار و ذلیل نساخت؟ یهودیان گفتند: ای ابوالقاسم تو که درشت گوی نبودی! این سخن چنان رسول خدا(ص) را منقلب کرد که بی اختیار عقب رفت.<sup>۱۱۵</sup>

رسول خدا(ص) بیست و پنج روز «بنی قریظه» را در محاصره داشت تا آنان از محاصره به تنگ آمدند و «کعب بن اسد» به ایشان گفت: ای گروه یهود! می بینید چه بر سرتان آمده است؟ اکنون سه کار را به شما پیشنهاد می کنم تا هر کدام را خواستید، انتخاب کنید: تسلیم شوید و از این مرد پیروی کنید و به او ایمان آورید، تا خون، اموال و زن و فرزندان تان در امان باشند. سوگند به خدا برایتان روشن شده و می دانید که او پیامبری است که نامش در کتاب تان آمده است. یهودیان گفتند: ما هرگز از حکم تورات دست بر نمی داریم و جز آن را نمی پذیریم. کعب گفت پیشنهاد دوم این است که بیاید فرزندان و زنانمان را بکشیم تا از سوی آنها نگران نباشیم، آنگاه با شمشیرهای آخته حمله بریم. اگر پیروز شدیم که دوباره زن و فرزند می یابیم و اگر کشته شدیم که غم آنان را به دل نداریم. گفتند: این بیچارگان را هرگز نمی کشیم. کعب گفت: امشب که شنبه است، از آن بهره گیریم؛ ممکن است محمد(ص) و یارانش از حمله ما آسوده خاطر باشند، پس حمله بریم و شینخون زنیم. گفتند: شنبه را تباه نخواهیم ساخت. کعب که به شدت ناراحت و عصبانی شده بود، گفت: پس معلوم می شود در میان شما یک نفر دوراندیش و خردمند وجود ندارد.<sup>۱۱۶</sup>

#### تغزین ابولبابه

یهودیان «بنی قریظه» نزد رسول خدا(ص) پیام فرستادند که «ابولبابه بن عبدالمنذر» را نزد ما بفرست تا در کار خود با وی مشورت کنیم. رسول خدا(ص) او را نزد ایشان فرستاد. چون او را دیدند، دست به دامن او شدند و زنان و کودکانشان به شیون پرداخته، نزد او گریستند. ابولبابه دلش به رحم آمد و چون از او پرسیدند: آیا صلاح است که بدون قید و شرط تسلیم شویم و به حکم محمد[ص] تن در دهیم، ابولبابه گفت: آری؛ اما با اشاره به گلوی خود به آنان فهماند که در صورت تسلیم، کشته خواهند شد. ابولبابه، می گوید: به

خدا قسم، قدم برنداشته، دانستم که به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام. او پس از اینکه فهمید به مسلمانان خیانت ورزیده و اسرار آنها را فاش ساخته است، مستقیم راه مسجد را در پیش گرفت و بی آن که نزد رسول خدا(ص) برود، خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و گفت: از این جا نخواهم رفت، تا خدا توبه‌ام را قبول کند. به نقل مفسران و مورخان، آیه ۲۷ سوره انفال درباره همین گناه ابولبابه نازل شده است.

چون خبر ابولبابه به رسول خدا(ص) رسید، فرمودند: اگر نزد من آمده بود، برایش طلب آمرزش می‌کردم، اما اکنون که چنین کرده است، من هم با او کاری ندارم تا خدا توبه‌اش را قبول کند. شش روز بدین منوال گذشت و فقط هنگام انجام فریضه، همسرش آمده، وی را باز می‌کرد و بار دیگر به ستون مسجد می‌بست.

سحرگاه بود که در خانه «ام سلمه» قبولی توبه ابولبابه، به رسول خدا(ص) نازل شد. پیامبراعظم(ص) با چهره خندان به «ام سلمه» گفت که خداوند توبه ابولبابه را پذیرفت. «ام سلمه» به اذن پیامبراعظم(ص) ابولبابه را مژده داد که خدا توبه‌ات را قبول کرد؛ اما او سوگند یاد کرده بود که جز رسول خدا(ص) کسی او را باز نکند. ابولبابه همچنان ماند تا رسول خدا(ص) برای نماز صبح به مسجد آمد و او را باز کرد.<sup>۱۱۷</sup>

#### تسلیم شدن بنی قریظه

بنی قریظه نهایتاً با این شرط که سعدبن معاذ در باره آنان حکم نماید، تسلیم رسول خدا(ص) شدند. سعدبن معاذ که در جنگ خندق زخمی شده بود، در خیمه زنی از قبیله «اسلم» بستری بود. مردان «اوس»، «سعدبن معاذ» را نزد پیامبر(ص) آوردند. رسول خدا(ص) فرمود: به احترام «سعد» به پا خیزید و از وی استقبال کنید. به وی گفتند: ای «ابوعمر» رسول خدا(ص) تو را حکم قرار داده است، تا درباره اینان حکم کنی. گفت: به عهد و میثاق خدا ملتزم هستید که آنچه حکم می‌کنم، درباره ایشان اجرا شود؟ گفتند: آری. گفت: حکم من آن

است که مردانشان کشته شوند و مال‌هایشان قسمت شود و فرزندان و زنانشان اسیر شوند.

به روایت ابن اسحاق و دیگران، رسول خدا(ص) گفت:  
راستی این حکم تو دربارهٔ ایشان - به حکم خدا از بالای هفت آسمان-  
بود.<sup>۱۱۸</sup>

حکم سعد بن معاذ اجرا شد. در میان زنان یک نفر زن که خلاد بن سدید را کشته بود، قصاص گردید. هرکس مسلمان می‌شد، همراه زن و فرزند و اموال‌شان مصون می‌ماند.<sup>۱۱۹</sup>

#### آیا واقعاً حکم سعد اجرا شد؟

سؤالی که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که: آیا واقعاً حکم سعد بن معاذ اجرا شد؟ آیا به راستی مردان جنگی و محارب بنی‌قریظه کشته شدند؟ اصل مسأله تقریباً مسلم است. حکم سعد اجرا گردید و مردان جنگجو و پیمان‌شکن یهود بنی‌قریظه کشته شدند. گرچه برخی خواسته‌اند که مسأله را توجیه کنند،<sup>۱۲۰</sup> اما با توجه به شواهد تاریخی به نظر می‌رسد، مسأله مسلم است و خداوند متعال نیز می‌فرماید:

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... فَرِيقًا يَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا.<sup>۱۲۱</sup>

به گفته طبرسی، مفسران اتفاق نظر دارند که منظور آیه شریفه از اهل کتاب، یهودیان بنی‌قریظه است<sup>۱۲۲</sup> و منظور از «فَرِيقًا يَقْتُلُونَ» مردان آنها و مقصود از «تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» زنان و فرزندان‌شان است.<sup>۱۲۳</sup> مورخان نیز آیه شریفه را بعد از گزارش جنگ بنی‌قریظه آورده‌اند، که نشان می‌دهد، نظرشان بر این بوده که آیه دربارهٔ آنان است.<sup>۱۲۴</sup>

بنابراین می‌توان گفت که حکم سعد بن معاذ اجرا شد؛ اما اینکه تعداد کشته شدگان چند نفر بودند، اختلاف است. در سیره‌ها و کتب تاریخی بین ۴۰۰ تا ۹۰۰ نفر ذکر شده است.<sup>۱۲۵</sup>

### دلایل برخورد شدید پیامبر اعظم (ص) با بنی قریظه

با توجه به سیره رسول خدا (ص) و رفتار مهربانانه و مداراگونه آن حضرت، این سؤال پیش می‌آید که چرا پیامبر اعظم (ص) با بنی قریظه این گونه برخورد کرد؟ چطور آن حضرت با یهودیان بنی قریظه، همچون یهودیان پیمان شکن بنی قینقاع و بنی نضیر، رفتار نکرد؟

برخی از دلایل این برخورد را که موجب خواری و ذلت یهودیان بنی قریظه گردید، برمی‌شماریم:

الف. پیمان شکنی و توطئه علیه مسلمانان. مهم‌ترین دلیل برخورد پیامبر با یهودیان بنی قریظه، پیمان شکنی آنها بود. به موجب پیمانی که آن حضرت با آنان داشت، می‌توانست در صورت نقض پیمان، چنین رفتاری را داشته باشد. حکم سعد و اجرای آن درست بر اساس پیمان نامه بود. در پیمان نامه آمده بود:

پس اگر یهود این تعهدات را نادیده بگیرد، رسول خدا [ص] می‌تواند خون ایشان را بریزد، زن و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد. مسئول پیمان بنی قریظه کعب بن اسد بود که پیمان نامه را امضاء کرد.<sup>۱۲۶</sup>

در جنگ احزاب یهودیان بنی قریظه پیمان شکنی کردند، علیه مسلمانان به توطئه پرداختند؛ با احزاب همکاری کردند و برای ریشه کردن مسلمانان، ۱۵۰۰ قبضه شمشیر، ۲۰۰۰ نیزه، ۳۰۰ دست لباس جنگی و ۱۵۰۰ سپر و چوب دستی فراهم آوردند.<sup>۱۲۷</sup>

پیشتر نیز درباره پیمان شکنی یهودیان به تفصیل سخن گفتیم.

ب. تصمیم حمله به مدینه و درگیری با رسول خدا (ص) و مسلمانان. یهودیان بنی قریظه پس از پیمان شکنی تصمیم گرفتند که به مدینه حمله کنند. آنان اعلان جنگ نمودند. یهودیان، فردی را در مدینه به سوی قلعه‌ها و خانه‌های مسلمانان روانه کرده، تاروزنه نفوذ را پیدا نماید و شب هنگام که مردان جنگی مسلمانان در خارج از مدینه هستند، به شهر حمله کنند. صفیه، عمه رسول خدا (ص) نقل می‌کند که با زنان و بچه‌ها در میان قلعه حسان بن ثابت شاعر رسول خدا (ص) بودیم که فرد یهودی دور قلعه می‌گردید. مردان مجاهد با ما

فاصله داشتند و کسی نبود که از ما دفاع کند. به حسان گفتم برو آن مرد یهودی را بکش. حسان ترسیده بود و گفت که من اهل این کار نیستم. من خود میله آهنی برداشته، از قلعه پائین آمدم و آن یهودی را کشتم.<sup>۱۲۸</sup>

با این تصمیم یهودیان بنی قریظه، مسلمانان به وحشت افتاده بودند. به نقل جابر بن عبدالله، ترس مسلمانان از یهود کمتر از وحشت از قریش نبود؛<sup>۱۲۹</sup> زیرا آنان تصمیم گرفته بودند شبانه به زنان و فرزندان مسلمانان که در مدینه بدون دفاع مانده بودند، حمله نمایند. بدین جهت یهودیان، حی بن اخطب را نزد قریش و بنی غطفان فرستادند و دو هزار نیروی جنگی خواستند، تا شبانه به مدینه حمله ور شوند.<sup>۱۳۰</sup> خبر به پیامبر (ص) رسید. ایشان سلمه بن اسلم را با ۲۰۰ نفر و زید بن حارث را با ۳۰۰ نفر به مدینه فرستاد، تا از شهر محافظت نمایند و اهل و عیال مسلمانان آرامش داشته باشند. آنها تا صبح رژه می‌رفتند و تکبیر می‌گفتند. با این تدبیر، پیامبر (ص) نقشه خطرناک یهود بنی قریظه را خنثی ساخت.<sup>۱۳۱</sup>

ج. طبق قانون جزایی در تورات نیز مجازات محارب، مرگ است. در کتاب مقدس یهود آمده است که جزای کسانی که با شما می‌جنگند، کشتن مردهای آنان است. در تورات می‌خوانیم:

...اگر تسلیم نشدند و با شما جنگیدند و آنها را محاصره نمودید، پس اگر خدای شما (یهوه) آنجا را تسلیم شما نمود، گردن تمامی مردهای آن را بزنید؛ اما زنان و فرزندان و حیوانات و تمامی آنچه در شهر است، غنیمت است و آن را به غنیمت بگیرید و از غنائم دشمنان خود - که خداوند آن را به شما داده - بهره ببرید.<sup>۱۳۲</sup>

براین اساس، می‌توان گفت شاید سعد بن معاذ از قانون جزایی یهودیان مطلع بوده و طبق قانون خودشان حکم کرده است.

د. حفظ اساس اسلام و اقتدار حکومت. پیمان شکنی‌های پی‌درپی یهودیان در هریک از جنگ‌ها (بدر، احد و خندق) پیامبر (ص) را به این نتیجه رساند که دیگر نمی‌توان با آنان در یکجا به طور مسالمت‌آمیز زندگی کرد. وجود آنها

همچون موجودات انگلی در جامعه اسلامی خطرآفرین بود و اساس اسلام با وجود آنها در خطر می‌افتاد؛ بدین‌رو پیامبر اعظم(ص) برای حفظ بنیان دین و اقتدار حکومت اسلامی، دست به یک حرکت انقلابی زد.

#### ۴. غزوه خیبر

این غزوه در محرم سال هفتم هجری اتفاق افتاد. ساکنان خیبر حدود بیست هزار نفر بودند که در میان آنها پهلوانان و مردان دلیر و جنگاور قرار داشتند. علت این درگیری این بود که یهودیان خیبر، تمام قبائل عرب را تشویق و کمک مالی کردند که جنگ احزاب را راه اندازند.<sup>۱۳۳</sup>

رسول خدا(ص) پس از بازگشت از «حدیبیه» و مدتی اقامت در مدینه رهسپار «خیبر» شد. پرچم را به علی بن ابی طالب سپرد و با سپاه خویش تا وادی «رجیع» پیش رفت و میان اهل خیبر و قبیله «غطفان» و «فزاره» فرود آمد که این قبیله را از کمک دادن به اهالی خیبر بازدارد. قبیله غطفان می‌خواست با کمک و پشتیبانی خویش، یهودیان را همراهی کنند؛ زیرا آنان متحد و هم‌پیمان خیبر بودند؛ اما با این تدبیر پیامبر(ص) توفیق نیافتند و یهودیان تنها شدند.<sup>۱۳۴</sup>

رسول خدا(ص) هنگامی که نزدیک خیبر رسید، توقف نموده، فرمودند: پروردگارا! از تو می‌خواهیم خیر این قریه و خیر اهلس را و خیر آنچه در آن است و به تو پناه می‌بریم از شر این قریه و شر اهلس و شر آنچه در آن است. سپس فرمود: «به نام خدا پیش روید.»<sup>۱۳۵</sup>

قلعه‌های خیبریان یکی از پس از دیگری به دست مسلمان فتح گردید. قلعه‌های یهودیان هرکدام از خود نام داشت. اولین دژی که فتح گردید، دژ «ناعم» بود که یکی از سران بزرگ «محمود بن مسلمه» در فتح همین قلعه به شهادت رسید. سپس قلعه‌های «قموص»، «صعب بن معاذ»، «نظاة» «شق»، «نزار»، «کتیبه»، «ابی»، «وطیح»، «سالام» فتح شدند. در این دو قلعه اخیر بود که صد زره و چهارصد شتر و هزار نیزه و پانصد کمان عربی به دست مسلمانان افتاد.<sup>۱۳۶</sup>



کار فتح یکی از قلعه‌های «خیبر» که ریاست آن را «مرحب» یکی از پهلوانان نامی عهده‌دار بود، دشوار شد و بیش از ده روز طول کشید. رسول خدا (ص) ابتدا دو مرد از مهاجران و مردی از انصار یا به ترتیب «ابوبکر» و «عمر» را برای فتح آن فرستاد؛ اما فتح قلعه صورت نگرفت. این وضعیت پیامبر اعظم (ص) و سرداران اسلام را به شدت ناراحت کرد. سرانجام رسول خدا (ص) افسران و سربازان اسلام را فرا خواند و در جمع آنان جمله تاریخی خود را چنین گفت:

البتة فردا همین رایت را به مردی خواهم داد، که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند. خدا به دست وی فتح را به سرانجام رساند؛ مردی که به دشمن حمله برده و هرگز پشت به دشمن نکرده و فرار نکرده است: لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله يفتح الله على يديه كراماً غير فرار.<sup>۱۳۷</sup>

وقتی رسول خدا (ص) این جمله را گفت، همه اصحاب آرزو می‌کردند، آن شخص او باشد.<sup>۱۳۸</sup> فردای آن روز رسول خدا (ص) علی (ع) را خواست و فرمود: این رایت را بگیر و پیش رو تا خدا تو را پیروز گرداند. علی (ع) پرچم را گرفت و قلعه را فتح نمود.<sup>۱۳۹</sup> امام علی (ع) در این جنگ شجاعت بی‌نظیری را از خود نشان داد. ابورافع می‌گوید «من در کنار علی بودم که سپرش افتاد. ایشان در قلعه را برداشت و به عنوان سپر استفاده کرد و تا پایان جنگ در دستش بود. ابورافع می‌گوید پس از جنگ من و هفت نفر دیگر هرچند کوشیدیم نتوانستیم که آن را از جا بلند کنیم.»<sup>۱۴۰</sup>

رسول خدا (ص) پس از فتح قلعه‌های خیبر، یهودیان باقیمانده را محاصره کرد. سرانجام آنان تسلیم شدند و پیشنهاد کردند که در سر زمین خیبر سکنی گزینند، اراضی و نخل‌هایشان در اختیارشان بماند و تنها نیمی از درآمد خود را به مسلمانان بدهند. رسول خدا (ص) پیشنهادشان را پذیرفت. مسلمانان این قدر به این قرار داد معتقد و پایبند بودند که اگر می‌خواستند چیزی بگیرند، برای آن پول پرداخت می‌کردند.<sup>۱۴۱</sup>

«فدک»، یکی از مراکز یهودیان بود و در نزدیکی خیبر قرار داشت. پیامبراعظم (ص) کسانی را فرستاد که ساکنان فدک را به اسلام دعوت نمایند. چون اهل «فدک» از جریان خیبر خبر یافتند، از رسول خدا (ص) خواستند تا با آنان نیز به همان صورت رفتار کند. رسول خدا (ص) پذیرفت و چون فدک بدون جنگ در اختیار پیامبراعظم (ص) قرار گرفت، خالصه رسول خدا (ص) گردید.<sup>۱۴۲</sup> پیامبرگرامی اسلام (ص) فدک را به دخترش فاطمه زهرا بخشید.<sup>۱۴۳</sup>

#### نمونه‌های دیگر از برخورد پیامبر (ص) با یهود

مواردی دیگر از برخورد پیامبر (ص) با یهود که بیشتر جنبه فردی دارد، عبارتند از:

دستور قتل ابوعفک شاعر یهودی، که پیامبر (ص) را هجو کرده بود، و سالم بن عمیر، این دستور را در سال دوم هجری اجرا کرد.<sup>۱۴۴</sup>

مورد دیگر دستور قتل عصماء بنت مروان، زوجه یزیدالخطمی شاعره یهودی است. وی اشعاری علیه پیامبر (ص) و اسلام سرود و آن حضرت دستور قتل او را صادر کرد. بنا به قول مشهور، عمیر بن عدی در ۲۴ رمضان سال دوم هجری این حکم را اجرا کرد و او را به قتل رساند.<sup>۱۴۵</sup>

علت اصلی برخورد پیامبر (ص) با این دو نفر، تبلیغ بر ضد اسلام و تحریک و تهییج دشمنان برای مبارزه با دولت نوپای اسلامی بود. ابوعفک در اشعاری می‌گوید:

مدت‌ها زندگی کردم و جمعی را باوفا تر از اوس و خزرج ندیدم که کوه‌ها را به لرزه درآوردند و سستی در آنان راه ندارد، اما سواری [پیامبر اکرم] نزد آنان آمد و به اسم حلال و حرام میان آنان جدایی افکند. ای قوم من! اگر خواهان عزت و پادشاهی بودید، بهتر بود از تبع پیروی می‌کردید.<sup>۱۴۶</sup>

کعب بن اشرف که در میان یهودیان جایگاهی بلندی داشت، دایم به فتنه‌انگیزی علیه مسلمانان دست می‌زد. پیامبر (ص) همواره تحمل می‌فرمود، تا اینکه فتنه‌گری او از حد گذشت. به همین دلیل، پیامبر (ص) فرمود: کیست که

شر او را کم کند؟ محمد بن مسلمه داوطلب شد و به همراه ابونائله و سه نفر دیگر از اوسیان شبانه او را به قتل رساندند.<sup>۱۴۷</sup>

ابورافع سلام بن ابی حقیق یکی از عناصر خطرناک یهود و از قبیله «بنی نضیر» بود و همراه آنان به «خیبر» کوچ کرد. این بار خزر جیان از پیامبر (ص) دستور قتل ابورافع عنصر خطرناک و فتنه‌انگیز را گرفتند؛ مشروط بر اینکه متعرض زن و فرزندان نشوند. پنج تن از آنان به نام‌های عبدالله بن عتیک، عبدالله بن انیس، مسعود بن سنان، ابوقتاده و خزاعی بن اسود به راه افتاده، شبانه به خانه ابورافع رفتند و با ترفندی او را به قتل رساندند.<sup>۱۴۸</sup> مهم‌ترین جرمی که علت قتل او به شمار می‌آید، تحریک مشرکان و یهودیان برای برپایی جنگ احزاب و همراهی با حیی بن اخطب، کنانه بن ربیع بن ابی‌الحقیق و برخی دیگر از یهودیان بود. به حتم از آن به بعد نیز آرام نمی‌نشست.<sup>۱۴۹</sup>

ضرورت مقابله با شخصی مانند ابورافع، زمانی بیشتر روشن می‌شود که بدانیم او با وجود یقین و اعتراف به پیامبری رسول اکرم - صلی‌الله‌علیه‌وآله - چنین فتنه‌انگیزی می‌کرد. واقدی گزارش کرده است که سلّام بن ابی‌الحقیق می‌گفت:

ما به محمد حسادت می‌ورزیدیم؛ چون پیامبری از میان فرزندان هارون بیرون رفت، و حال آنکه او فرستاده خداست.<sup>۱۵۰</sup>

در مجموع، می‌توان گفت برخوردار پیامبر (ص) با یهود مدینه بر اساس پیمانی بود که آنان خود با پیامبر (ص) بسته بودند. در پیمان‌نامه‌ها قید شده بود که در صورت پیمان‌شکنی، پیامبر (ص) مجاز به کشتن مردان، به اسارت بردن زنان و فرزندان و به غنیمت بردن اموال آنان است. اما یهودیان همواره علیه رسول خدا (ص) و امنیت مسلمانان اقدام می‌کردند. از برخی تواریخ و گزارش‌ها چنین برمی‌آید که یهودیان خود به نتیجه عمل‌شان آگاه بودند.<sup>۱۵۱</sup>

## پی‌نوشت‌ها

۱. المعارف، ص ۲۷۰.
۲. رک: لسان العرب، ذیل این کلمه.
۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، تحقیق مهنا، ج ۱، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۳ق. ج ۱، ص ۲۵۷.
۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۷.
۵. مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۰۳.
۶. رک: ابن هشام، السیرة النبویة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵م، ج ۴ ص ۱۶۲، عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من السیرة النبوی، بیروت: دارالهادی و دارالسیرة، ج چهارم، ۱۴۱۵ق. ج ۱، ص ۱۷۲؛ جعفریان، رسول، سیرة رسول خدا(ص)، قم، دلیل، ۱۳۷۹، ص ۲۰۲.
۷. بقره(۲)، ۱۴۶؛ انعام(۶)، ۲۰؛ اعراف(۷)، ۱۵۷ و صف(۶۱)، ۶.
۸. مائده(۵)، ۸۲.
۹. نساء(۴)، ۵۴.
۱۰. رک: ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲ ص ۲۳۵؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، یاده ناب در سیره پیامبر خاتم (ترجمه الرحیق المختوم)، مترجم: محمد بهاء‌الدین حسینی، سنندج، انتشارات کردستان، ۱۳۸۲ ص ۳۸۷؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج چهارم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۴۹؛ صفائی حائری، عباس، تاریخ مجاهدات پیامبر اکرم و مبارزات دشمنان حق و چگونگی غلبه حق بر باطل، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۸۶ و مهرین شوشتری، (پروفسور) عباس، خاتم النبیین، چاپ سوم، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۴۹، ص ۲۳۲.
۱۱. ابن حزم، اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۱۲؛ جعفریان، رسول، سیرة رسول خدا(ص)، ص ۲۰۲.
۱۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۷.
۱۳. جعفریان، رسول، سیرة رسول خدا(ص)، ص ۲۰۵.
۱۴. مائده(۵)، ۸۳-۸۲.
۱۵. مائده(۵)، ۷۲.
۱۶. مائده(۵)، ۷۳.
۱۷. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۵۱۳.
۱۸. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۶۰۴؛ کحیل، عبدالوهاب، نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، ترجمه محمد تقی رهبر، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵.
۱۹. کحیل، عبدالوهاب، نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، ص ۱۰۵-۱۰۶.
۲۰. اعراف(۷)، ۱۸.
۲۱. اخلاص(۱۱۲)، ۱-۴.
۲۲. کحیل، عبدالوهاب، نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، ص ۱۰۷.
۲۳. زمر(۳۹)، ۶۷.
۲۴. صورت من حیات الرسول، ص ۲۲۲. به نقل از: کحیل، عبدالوهاب، نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، ص ۱۱۰.
۲۵. بنت الشاطی، مع المصطفی فی عصرالبعثته، ص ۸۴.
۲۶. المجتمع الاسلامی، ص ۱۰۱.

۲۷. مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۳۸۹؛ مهین شوشتری، (پروفیسور) عباس، خاتم النبیین، ص ۲۳۱؛ آیتی، محمد ابراهیم، چکیده تاریخ اسلام، به کوشش ابوالقاسم گرجی، تخلص جعفر شریعتمداری، مشهد و تهران: آستان قدس رضوی و سمت، ۱۳۷۸ ص ۱۳۱.
۲۸. واقدی، ابن عمرو، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق. ج ۲، ص ۴۵۸؛ ابن عبد البر، الدرر فی الاختصار المغازی و السیر، قاهرة، ۱۴۱۵ق. ص ۱۸۳.
۲۹. حسینی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام (از دوران جاهلیت تا عصر امویان)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰. ص ۲۳۲.
۳۰. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۱؛ ابن کثیر، البداية و النهایه، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۵؛ الحلبي، علی برهان الدین، السیره النبویه فی السیره الامین المأمون، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۴۵۷؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۲۹۳؛ محمد بن عبدالله بن یحیی، السیره النبویه المسمی عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، قاهرة، مکتبه القدسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۸۵.
۳۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، تحقیق عطا، بیروت: دار المکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۰۹.
۳۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۳۹.
۳۳. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۴۶۰.
۳۴. طبق نقل مغازی، پیامبر وارد جلسه سران «بنی النضیر» گردید. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۶۴.
۳۵. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۶۵؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۹۲؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۹۹-۲۰۲؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲.
۳۶. واقدی، ابن عمرو، المغازی، ص ۴۱۵.
۳۷. آل عمران (۳)، ۶۳.
۳۸. آل عمران (۳)، ۱۱۳-۱۱۴.
۳۹. رک: جعفریان، رسول، سیره رسول خدا (ص)، ص ۵۴۰.
۴۰. مائده، ۸۳-۸۲.
۴۱. بقره (۲)، ۱۴۶؛ انعام (۶)، ۲۰.
۴۲. آل عمران (۳)، ۶۰.
۴۳. آل عمران (۳)، ۶۱.
۴۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۶.
۴۵. آل عمران (۳)، ۵۹.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء و دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۱، ص ۳۲؛ الحلبي، علی برهان الدین، السیره النبویه فی السیره الامین المأمون، ج ۳، ص ۲۳۹.
۴۷. طبق این آیه شریفه و جمله مبارکه: «وأنفستنا» علی (ع) نفس و جان رسول خدا (ص) شمرده شده است. رک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۳.
۴۸. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۵۷-۳۵۸؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، تهران: مؤسسة دار الحدیث، ۱۴۱۹ق، بیروت، دارالصحف، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ ابن الاثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۱۲.
۴۹. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۷۶؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۳۸-۴۳۹.
۵۰. رک: صادقی، مصطفی، یزخوردهای مسالمت آمیز پیامبر (ص) با یهود، مجله تاریخ اسلام شماره ۲.

۵۱. رک: ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۲۱؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۸ و ۴۵۴ - ۴۵۹؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۱؛ بلاذری، فتوح البلدان، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق، ص ۳۵؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۰.
۵۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ابوعبید، قاسم بن سلام، کتاب الاموال، تحقیق هراس، قاهره: مکتبه کلیات الازهریة، ۱۹۶۸م، ص ۲۹۱.
۵۳. صادقی، مصطفی، برخوردهای مسالمت‌آمیز پیامبر(ص) با یهود، مجله تاریخ اسلام شماره ۲.
۵۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۴؛ ابوعبید، قاسم بن سلام، کتاب الاموال، ص ۲۹۲-۲۹۴؛ ابن کثیر، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۳؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۷۳-۲۷۶؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۵۹؛ السهلی، عبدالرحمن، الروض الانف فی شرح السيرة النبوية لابن هشام، بیروت، دار التراث العربی و مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۴۰-۲۴۳.
۵۵. منظور از یهودیان انصار، کسانی است که از دو طائفه معروف انصار، یعنی اوس و خزرج بودند؛ ولی به دلایل متعددی که در کتب تاریخی مذکور است، آنان یهودی شده بودند. یهودیان قبل از اسلام خود را دین برتر می‌گفتند و بسیاری از مردم نیز بر این یاور بودند و گفته‌های آنان را قبول داشتند، یا دست کم اینکه در برابر پستی آئین یهود را برتر و پیشرفته‌تر به حساب می‌آوردند؛ لذا تعداد بسیاری از دو طائفه اوس و خزرج قبلاً آئین یهود را پذیرفته بودند. یهودیانی که از دو طائفه اوس و خزرج بودند، به خاطر طائفه‌هایشان، کمترین تنش را با مسلمانان داشته‌اند و حتی در جنگ‌ها با مسلمانان همکاری می‌نمودند و به یاری آنان می‌شتافتند.
۵۶. رک: ابن رسته، الاعلاق النقیسه، ترجمه قره چانلو، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۵، ص ۶۲؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۵۱۹.
۵۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، تحقیق مهنا، ج ۱، ص ۳۷۰.
۵۸. ابن اسحاق و بلاذری آن‌جا که نام دشمنان یهودی پیامبر را ذکر می‌کنند کمترین اشاره را به این قبایل دارند. رک: ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۵۱۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۴۰.
۵۹. ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م، ج ۲۲، ص ۳۳۳.
۶۰. صادقی، مصطفی، برخوردهای مسالمت‌آمیز پیامبر(ص) با یهود، مجله تاریخ اسلام شماره ۲.
۶۱. طبرسی، اعلام الوری، قم: مؤسسة آل‌البت، ۱۴۱۷ق. و بیروت: مؤسسة الاعلمی للطبوعات، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مطهر بن طاهر المقدسی، البده والتاریخ، بی‌جا: مکتبه الثقافیة الدینیة، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۷۹؛ بلاذری، ابی الحسن، فتوح البلدان، ۳۵؛ الحلبي، علی برهان الدین، السیره النبویة فی السیره الامین المأمون، ج ۲، ص ۴۷۴؛ عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من السیره النبوی، ج ۴، ص ۲۶۳.
۶۲. رک: واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۷۲.
۶۳. واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بغوی، معالم التنزیل، ج ۴، ص ۳۱۳.
۶۴. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۲۲۰؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۵؛ واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۵.
۶۵. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۳ و طبری، تاریخ طبری، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۷۳.
۶۶. رک: ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۲۴۰؛ بلاذری، همان، ج ۱، ص ۴۳۳؛ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۳۷۱؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۲۴۹؛ ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۵۷.
۶۷. واقدی، همان، ج ۱، ص ۳۷۳؛ طبری، همان، ج ۱، ص ۲۲۵.
۶۸. در باره اسلام آوردن، جنگیدن و کشته شدن مخیریق، ابن هشام در کتاب خود السيرة النبوية تحت عنوانی: «اسلامه و موته و وصاته» یاد آور شده است که مخیریق در جنگ احد به پیامبر(ص) پیوست، جنگید و در رکاب آن‌حضرت به شهادت رسید؛ اما اینکه نقل شده است پیامبر(ص) در باره او فرمود: «مخیریق خیر یهود»، می‌گوید که

یهود در اینجا اسم علم است، مانند نمود و بیانگر نسبت مخیریق به یهود بن یعقوب می‌باشد که ذال به دلیل تعریب تبدیل به دال گردیده است. اگر پیامبر (ص) می‌فرمود: «خیر اليهود» احتمال دو وجه داشت که می‌توانست، مقصود دین باشد یا نسب؛ اما در این صورت که یهود بدون الف و لام آمده است، نمی‌توان شبیه نمود که منظور حضرت دین یهود باشد. یهود در اینجا اسم علم است که نسبت مخیریق به این نژاد را بیان می‌کند و نافی مسلمان بودن او نیست. رک: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۱۸.

۶۹. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۵۱۸؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۳، ص ۷۲.
۷۰. واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۶۶؛ ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۷۰؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۴۰۶.
۷۱. صادقی، مصطفی، برخورد های مسالمت‌آمیز پیامبر (ص) با یهود، مجله تاریخ اسلام، شماره ۲.
۷۲. وشنوی، محمد قوام، حیات‌النبی و سیرته، قم: مؤلف، ۱۴۱۲ق، ص ۳۲۱.
۷۳. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، چاپ سی‌وسوم، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷.
۷۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۶۲-۶۳؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۰۳.
۷۵. موته در مرز شامات قرار داشت، اما امروز در شرق کشور اردن هاشمی به صورت شهر آباد است.
۷۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۸؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۵۵-۷۵۶؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۸۸؛ جعفریان، رسول، سیره رسول خدا (ص)، ص ۶۱۵. (البته فرمانده نخست، بر اساس دیدگاه شیعه نوشته شده است که آنان جعفر بن ابی طالب را فرمانده اول می‌دانند و زید و عبدالله را معاونان یکم و دوم؛ اما اهل سنت، زید بن حارثه را فرمانده نخست می‌دانند و جعفر و عبدالله را دوم و سوم).
۷۷. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۵۷-۷۵۸.
۷۸. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۹-۳۸۹؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۶۰؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۵؛ جعفریان، رسول، سیره رسول خدا (ص)، ص ۶۱۶.
۷۹. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۶۳؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۸۷؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۹.
۸۰. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۱۶.
۸۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۷؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۹۹۰.
۸۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۱۷.
۸۳. واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۰۲.
۸۴. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۱۹-۵۲۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۰۷.
۸۵. واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۱۴-۱۰۱۵؛ الحللی، علی برهان الدین، السیره النبویه فی السیره الامین المأمون، ج ۳، ص ۱۶۱.
۸۶. رک: احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۸۷-۳۹۳؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۳۰.
۸۷. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۴؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۳۱؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۲۶.
۸۸. واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۳۲.
۸۹. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۸۸-۲۹۱.
۹۰. رک: حسینی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص ۱۵۵ و ۲۳۲.
۹۱. ر. ک: الخراز القمی، کفایة الاثر، ص ۱۱، ۱۳ و شیخ صدوق، توحید، صفحات ۹۳، ۳۹۷، ۳۱۱، ۲۷۷، ۲۷۷ و نیز شیخ صدوق، امالی، مجلس ۳۵.
۹۲. قرآن کریم در آیه ۱۴۰ سوره مبارکه بقره، به این محاجه‌ای یهود و اهل کتاب اشاره دارد.
۹۳. آل عمران (۳)، ۶۷.

۹۴. بقره (۲)، ۱۴۲ - ۱۵۰.
۹۵. حسنی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص ۲۲۲.
۹۶. همان.
۹۷. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۹.
۹۸. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۵۲؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۴، ص ۴؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۵؛ الحلبي، علی برهان الدین، السیره النبویه فی السیره الامین المؤمن، ج ۲، ص ۴۵۷؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم(ترجمه الرحیق المختوم)، ص ۲۹۲؛ ...
۹۹. آل عمران (۳)، ۱۲.
۱۰۰. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۱۸۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، تحقیق عطا، ج ۲، ص ۲۴؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم(ترجمه الرحیق المختوم)، ص ۲۹۷؛ صفائی حائری، عباس، تاریخ مجاهدات پیامبر اکرم و مبارزات دشمنان، ص ۳۲۳-۳۲۹.
۱۰۱. انفال (۸)، ۵۸.
۱۰۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۲؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷ و محمد بن سعد، سنن النبی و آیامه، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۰۳.
۱۰۳. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۰؛ طبرسی، حسن بن فضل، اعلام الوری بالاعلام الهدی، ص ۱۷۵؛ صفائی حائری، عباس، تاریخ مجاهدات پیامبر اکرم و مبارزات دشمنان حق و جگونی علیه حق بر باطل، ص ۳۰۹-۳۱۰؛ محمد بن سعد، سنن النبی و آیامه، ص ۳۰۳.
۱۰۴. حشر (۵۹)، ۲.
۱۰۵. حشر (۵۹)، ۴.
۱۰۶. طبق نقل مغازی، پیامبر وارد جلسه سران «بنی النضیر» گردید؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۶۴.
۱۰۷. واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۶۵؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۹۲؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۹۹-۲۰۲؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۲.
۱۰۸. واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الحلبي، علی برهان الدین، السیره النبویه فی السیره الامین المؤمن، ج ۲، ص ۵۵۹-۵۶۰؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۹۳؛ صفائی حائری، عباس، تاریخ مجاهدات پیامبر اکرم و مبارزات دشمنان حق...، ص ۳۱۸-۳۲۰؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۳۶۲-۳۶۶؛ آیتی، محمد ابراهیم، چکیده تاریخ اسلام، ص ۱۱۷.
۱۰۹. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۹۳.
۱۱۰. حشر (۵۹)، ۱۱.
۱۱۱. حشر (۵۹)، ۱۱.
۱۱۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۹۱.
۱۱۳. حشر (۵۹)، ۵.
۱۱۴. حشر (۵۹)، ۲.
۱۱۵. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۲۴؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۶؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۴۸.
۱۱۶. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۳۵؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۳۸۷؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۴۹ و مهرین شوشتری، (پروفسور) عباس، خاتم النبیین، ص ۲۲۲.



۱۱۷. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳ ص ۲۴۸؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۵۲؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۳۹۱؛ مهین شوشتری، (پروفیسور) عباس، خاتم النبیین، ص ۲۳۰؛ آیتی، محمد ابراهیم، چکیده تاریخ اسلام، ص ۱۲۰.
۱۱۸. واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۵۱۲؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۵۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۷؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۵۴؛ مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۳۸۸؛ مهین شوشتری، (پروفیسور) عباس، خاتم النبیین، ص ۲۳۱؛ آیتی، محمد ابراهیم، چکیده تاریخ اسلام، ص ۱۳۱.
۱۱۹. مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۳۹۰...
۱۲۰. رک: شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۷۴.
۱۲۱. احزاب (۳۳)، ۲۶-۲۷.
۱۲۲. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات ناصر خسرو، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۵۵۱.
۱۲۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۱ و طباطبائی، المیزان، قم: جامعه المدرسين حوزه علمیه قم، بی تا، ج ۱۶، ص ۲۹۱؛ متولی الشعراوی، محمد، غزوات الرسول، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۶ق/۲۰۰۵م، ص ۲۰۲.
۱۲۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳ ص ۲۵۷.
۱۲۵. واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۵۱۷؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۶۳؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۸.
۱۲۶. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مطهر بن طاهر المقدسی، البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۱۷۹؛ بلاتری، ابی الحسن، فتوح البلدان، ۳۵؛ الحلبي، علی برهان الدین، السيرة النبوية فی السيرة الامین المأمون، ج ۲، ص ۳۷۴؛ عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من السيرة النبوی، ج ۴، ص ۲۶۳.
۱۲۷. مبارکفوری، صفی عبدالرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم، ص ۳۸۹؛ مهین شوشتری، (پروفیسور) عباس، خاتم النبیین، ص ۲۳۱؛ آیتی، محمد ابراهیم، چکیده تاریخ اسلام، ص ۱۳۱.
۱۲۸. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۳۹.
۱۲۹. واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۶۸.
۱۳۰. واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۶۰.
۱۳۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۲؛ واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۶۰؛ محمد بن سعد، سنن النبی و آیامه، ص ۳۴.
۱۳۲. کتاب مقدس، سفر تثیبه، باب ۲۰.
۱۳۳. الحلبي، علی برهان الدین، السيرة النبوية فی السيرة الامین المأمون، ج ۳، ص ۳۶؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۴۰.
۱۳۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۳۰.
۱۳۵. ابن الاثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکریم، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۴۷.
۱۳۶. الحلبي، علی برهان الدین، السيرة النبوية فی السيرة الامین المأمون، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳، ص ۳۴۲؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۴۶.
۱۳۷. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۵۳؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳، ص ۳۴۹؛ الحلبي، علی برهان الدین، السيرة النبوية فی السيرة الامین المأمون، ج ۳، ص ۴۳؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۴۹؛ جعفریان، رسول، سيرة رسول خدا (ص)، ص ۶۰۷.
۱۳۸. الحلبي، علی برهان الدین، السيرة النبوية فی السيرة الامین المأمون، ج ۲، ص ۴۱.